

کفتارهای عرفانی

(قسمت سی و سوم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات خرداد ۱۳۸۸)

پناه و پندجم

فهرست

جزوه پنجاه و پنجم - گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم)

(بیانات خرداد ۱۳۸۸)

صفحه

عنوان

حضرت فاطمه علیها السلام / سر زدن به پدر و مادر / حضرت ابوطالب
و حضرت خدیجه / عایشه و نقل اخباری که مربوط به وظایف
زن هاست / علی علیه السلام و عایشه / مصافحه‌ی پیغمبر با فاطمه / تأیید
کردن و یا نکردن دور و بر خاندان حضرت به ما ربطی ندارد،

باید خیلی مواظب باشید ۷

وظایف و حقوق در روابط بین دو طرف / علمی که خداوند به انسان داده به جای غریزه می‌آید / نباید غریزه بر روح الهی حاکم باشد / نقش پدر و مادر در تعلیمات اولیه زندگی به فرزند / وظیفه‌ی مرد در پرداخت وجوه عشریه و وظیفه‌ی زن و فرزندان / تذکر و حلّ بعضی کارها با ملامت و مهربانی و نه با

تحکم / اختیار و استقلال انسان ۱۷

استقلال و اراده در انسان / آسمان و زمین در اختیار انسان یعنی در اختیار مجموعه‌ی انسان‌ها و نه تک‌تک انسان‌ها / در عبادات نیت به منزله‌ی شروع کار است / ایمان و عمل صالح / نیت خوب، عمل را صالح می‌کند / اراده‌ی انسان از تجلّی اراده الهی است / انسان تعهد دارد امانتی که خدا به او سپرده است یعنی

روح ایمان را سالم نگاه دارد ۲۴

عرفان جزء ذات بشر است / عرفان معنای واقعی دین است / حضرت موسی علیه السلام و بزرگواری زنی که قارون برای تهمت به موسی اجیر کرده بود / حضرت عیسی علیه السلام و مریم مجدلیه / بشر از تأثیر افکار بشرهای دیگر دور نیست ولی یکی از شیطان و یکی از رحمان تأثیر می‌پذیرد / بعضی از حالات مختلف درجات سلو کند / خواندن شرح حال عرفا با روش‌های متفاوت و

حتّی متضاد ۳۱

معنای شیعه و سنی و اختلاف آن / در زمان ائمه احکام حدود الهی خیلی کمتر و به دقت انجام می‌شد / احترام نام امام و احترام نام حدود را نگه‌می‌داشتند / حق نداریم هر کسی را دوست نداریم لعنت کنیم / علی علیه السلام و خلافت از طرف خداوند / شیعه‌ی علی / اختلاف دو گروه شیعه و سنی بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و بعد در زمان صفویه / رعایت مقدس بودن نام

حسینیه را نمی‌کنند..... ۴۰

اهمیت عرفان به خانواده / در مورد معتادین کمک نکنید مگر وقتی ترک اعتیاد کنند / در مورد زندانی اگر قابل حل با دیه است و گناه عمدی نیست، کمک کنند / در مورد طلاق برای زنی که شوهرش در زندان است / در فداکاری ترجیح دادن امری بر امر دیگری هست / ارزش فداکاری کردن برای طرف و

یا استفاده کردن از حق طلاق..... ۵۲

یاد خدا / نقش یاد در ذهن / حالات عرفای بزرگ، لحظاتی که ذهن عارف به اول وجودش رفته و در خلقت جهان محو شده / شطحیات / ذکر قلبی و ذکر زبانی / تکرار در ذکر / با ذکر قلبی و یاد خداوند می‌خواهیم به منبع وجودی خودمان دسترسی داشته باشیم / تملق و متملق / قبول کردن تملقات و سقوط

فرعون / شیطان..... ۵۸

اهمیت مجالس فقری شب‌های جمعه و دوشنبه/ معامله نکردن در شب جمعه از نماز مغرب و عشا و صبح جمعه تا ظهر/ مقید بودن فقرا در صبح جمعه برای گذراندن در مجالس یاد خدا و دید و بازدید خانوادگی و اظهار محبت/ راجع به خطبه‌های نماز جمعه/ مصلحت‌هایی که برای فرد فرد مسلمان‌ها و جامعه‌ی مسلمان‌هاست و مخصوص روز جمعه است ۶۶

فهرست جزوات قبل ۷۲

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

حضرت فاطمه علیها السلام / سر زدن به پدر و مادر / حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه /

عایشه و نقل اخباری که مربوط به وظایف زن هست / علی علیه السلام و عایشه / مصافحه می

پنجمبر با فاطمه / تمایذ کردن و یا نکردن دور و بر خاندان حضرت به ما ربطی ندارد،

باید خیلی مواظب باشید^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اول تشکر می‌کنم از اینکه زحمت کشیدید و به مجلس سوّم ماه آمده‌اید، ان شاء الله خداوند به اندازه‌ی زحمتتان، ده برابر که خودش وعده کرده، چند برابر هم ما خواهش می‌کنیم که اجر به شما بدهد. اجر اینطور زحمت‌ها این است که از دیدار هم لذّت ببریم.

با این ترافیکی که امروز هست، جایی رفتم نیم ساعت آنجا بودم ولی یک ساعت و نیم طول کشید، نیم ساعت رفتن، نیم ساعت آمدن و نیم ساعت آنجا بودم. در این دنیا حتماً خداوند که آنوقت‌ها وعده کرده ده برابر پاداش بدهد، حالا که ترافیک است و می‌بیند.

۱. عصر پنج‌شنبه، سوّم جمادی‌الثانی ۱۴۳۰ مطابق با ۱۳۸۸/۳/۷ ه. ش.

ترافیک و خیلی مسائل دیگر ما را تحریم کرده که امروز برای روضه حسینیه نووم ولی برای مجلس شاید ان شاءالله بتوانم. گویانکه مجلس امروز در حسینیه، روضه به عنوان فاطمیّه است. من صبح گفتم الان هم به شما می‌گویم، قرار روضه نداشتیم، ولی آن مداحی که می‌آید اینجا، آمده بود، برای خاطر او گفتم صندلی بگذارند صحبت کند، بعد هم گفتم لازم نیست که تجلیل با عبا و عمامه و بالای منبر باشد. من خودم برای شما می‌گویم. ولی حضرت فاطمه یک نفر بود، هر نفری هم یک‌بار به دنیا می‌آید و یک‌بار می‌میرد بنابراین چطور که سه چهار پنج فاطمیّه می‌گیرند؟ البته هر وقتی که به یاد ایشان باشد، به یاد آن بزرگوار باشد خوب است، مثل پدر و مادر که وقتی زنده‌اند آدم هر روز بلند می‌شود می‌رود سلامی می‌کند احوالی می‌پرسد اگر چایی داشته باشند یک چایی هم می‌خورد بلند می‌شود می‌رود. مثل آنوقت‌ها که من دادگستری بودم سال ۳۹ و ۴۰ که حضرت صالح‌علیشاه تهران بودند. من منزلم در میدان فوزیه و آن دوروبرها بود، ایشان منزلشان در خیابان فرهنگ بود. من هر روز صبح در اتوبوس می‌نشستم و می‌رفتم مادرم را می‌دیدم، حالا هم حضرت فاطمه علیها السلام مادر همه‌ی ما بودند اگر هر روز هم یادشان بکنیم منعی ندارد. ولی نه هر روز می‌شود عزا گرفت، نه هر روز می‌شود جشن گرفت. یک داستانی مثال زدم، حضرت فاطمه و ارزش آن حضرت را همه می‌دانستند، همین فرمایش پیغمبر برای

حضرت که گفته بود اُمّ ابیها دیگر با حالت سفارشی. از آن طرف حضرت مادرشان، حضرت خدیجه که رحلت فرموده بودند، حضرت ۹ تا نامادری داشت، ۹ نفر. هیچکس به خودش جرأت نمی‌داد که حتی به ایشان اخمی بکند یا روبرگرداند. اصلاً آنها را دیگر را پیغمبر خیلی رو نمی‌دادند فقط عایشه خیلی رویش به پیغمبر باز بود. پیغمبر هم مثل اینکه این اجازه را به او داده بودند که شوخی کند.

پیغمبر همیشه از حضرت خدیجه یاد می‌کردند و تعریف می‌کردند. حضرت خدیجه که اشخاص بسیاری طالب و خواستگار ازدواج با او بودند، البته شوهر اولشان مرحوم شده بود. خداوند می‌خواست این دو تا با هم باشند، قسمت اینطوری شد. حضرت سه تا فرزند از خدیجه داشتند. حضرت فاطمه انعقاد نطفه و تولدش در زمان پیغمبری حضرت بود، ولی آن دو نفر دیگر نه، قبل از بعثت به دنیا آمده بودند. به همین جهت هم اکثر محققین مسلمان آن دخترها را سید نمی‌گویند، سید نمی‌دانند. فرزندان فاطمه از علی علیه السلام را سید می‌گویند و قبول دارند که سادات هستند. حضرت خدیجه تمام ثروتش را در راه اسلام و در راه عظمت پیغمبر و حفظ پیغمبر خرج کرد. پیغمبر به صورت ظاهر تا در مکه تشریف داشتند دو تا پارتی به اصطلاح ما داشتند که خیلی هم فداکار بودند یکی خدیجه علیها السلام یکی هم حضرت ابوطالب که بعد در یک سال هر دو مرحوم شدند، آنوقت پیغمبر

هجرت کردند.

معرفت نیست در این قوم، خدایا مددی

که برم گوهر خود را به خریدار دگر

حضرت گوهر خودش را به مدینه بُرد. ولی فاطمه چون هم یادگار خدیجه بود و هم در زمان پیغمبری حضرت دنیا آمده بود و همین که این صفت اُمّابیه‌ها را داشت مادر پدرش، یعنی منزل را اداره می‌کرد؛ گویانکه کوچک هم بود. منظور، همه‌ی مسلمین با اطلاع از سوابق ایشان، احترامات و علاقه‌ی خاصی داشتند. اما از آن طرف یک مسائلی برای خانم‌ها و جوان‌ها بیشتر پیش می‌آید که حکم شرعی آن را باید پرسند، باید بدانند، مردم غالباً نمی‌دانستند، خودشان که خجالت می‌کشیدند از پیغمبر پرسند. از چه کسی پرسند؟ فاطمه هم دختر حضرت است یقیناً خجالت می‌کشید از پدرش این مسائل را پرسد. از چه کسی می‌پرسیدند؟ از عایشه. خیلی اخباری که راجع به وظایف زن‌ها هست از عایشه نقل شده. تصوّر نمی‌کنم عایشه هم دروغ گفته باشد، یعنی هیچوقت مسلمین در خودشان این جرأت را نمی‌دیدند که فرمایش پیغمبر را عوض کنند. ولی جعل اخبار در مورد عایشه خیلی هست، همه‌اش هم چیزهای عجیب و غریب.

کتابهای تیبجانی که از اهل سُنّت بود، شیعه شده بود و سه کتابش در کتابخانه هست، من گفتم کتابخانه‌ی صالح تهیّه کند، هر

سه کتابش را دارند. البته آن تیجانی یک سلسله‌ی فقری و درویشی است. آن هم چون به درویشی روحیه‌اش بالا آمده بود، بزرگ شده بود، می‌دانست که پیغمبر جانشین می‌خواهد. جانشینش کیست؟ هیچکس غیر از علی نگفت که من جانشین پیغمبرم. به هر جهت وقتی که حضرت فاطمه رحلت فرمود آن اوائل محیط متشنج و ناراحت از رحلتشان بود، بعد علی علیه السلام که شهید شد، عده‌ای از مسلمین نقل کردند و گفتند که ما می‌دانستیم که عایشه با علی خیلی بد است، به چند دلیل بود یکی اینکه عایشه خیلی شوخ بود، به حضرت پیغمبر رویش باز بود و مردم بیشتر او را می‌دیدند و یکی هم اینکه پیغمبر از فاطمه نسل داشتند، هم حسنین و هم دختر اولاد داشتند. به این فرزندان خیلی علاقه داشتند که شنیده‌اید به خود فاطمه هم خیلی علاقه داشتند که حتی خبری هست که وقتی فاطمه می‌آمد به حضور پدر و مصافحه می‌کرد دست حضرت را می‌بوسید، حضرت هم دست او را می‌بوسیدند، یعنی چگونه؟ خم می‌شدند و دست فاطمه را می‌بوسیدند؟! یعنی همین مصافحه‌ای که ما داریم، هر دو دست هم را می‌بوسیدند. می‌دانستند که علاقه‌ی معنوی پیغمبر به فاطمه است. به عایشه هم علاقه داشتند، بعد از شهادت علی علیه السلام مسلمین همه و به خصوص خاندان پیغمبر در عزا بودند. بعضی از مسلمین بعد از فوت علی گفتند برویم ببینیم اُمّ المؤمنین (همه‌ی زن‌های پیغمبر را اُمّ المؤمنین می‌گفتند، متنها

اُمّ المؤمنین وقتی به تنهایی بگویند عایشه است) در این عزا چه می‌گوید؟ آمدند، اُمّ المؤمنین در منزلش، (اتاق بود منزل) در اتاقش نبود. گفتند اُمّ المؤمنین رفته زیارت قبر پیغمبر. گفتند برویم ببینیم چه می‌گوید؟ رفتند دم در گوش دادند، او داخل بود و اینها دم در. سلامی کردند به پیغمبر، دیدند عایشه می‌گوید یا محمد بهترین و خالصترین دوستت پیش تو آمد، نسبت به علی اینطور می‌گفت. علی خودش آنقدر بزرگواری داشت که وقتی گاهی یادآوری می‌کردند از کارهای بدی که عایشه نسبت به علی کرده بود، می‌گفت کاش که اصلاً در دنیا نبودم، کاش که فراموش شده باشم، ولی حسادت زنانه و اینها دیگر... بعد گفت بهترین دوستانت (عایشه می‌گفت) که بهترین زنان اسلام را به او دادی، یعنی فاطمه را به او دادی، پیش تو آمد. هم به علی هم به فاطمه به این طریق اظهار ارادت می‌کرد. چندین خطای دیگر هم کرده، منتها به ما چه؟ آخر حالا ممکن است در یک جلسه‌ی خصوصی مثلاً زن‌های بزرگان بگویند چرا این کار را کرد؟! ولی هرگز در جلسه‌ی عمومی نمی‌گوییم. این است که هرگز در جلسات از عایشه صحبتی نمی‌شود. البته دو تا از زن‌های پیغمبر، عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر در زمان پیغمبر اینها با هم جور بودند، سُکّ و پُکشان با هم بود، در یک سوره‌ای هم در مورد اینها آمده که مِیْمُونَه یکی از زنان پیغمبر بود، حضرت می‌آمد، مِیْمُونَه دم در اتاقش بود سلام کرد گفت

یک عسل خوبی از جایی برای ما آوردند. پیشنهاد کرد گفت یک قاشق میل کنید (نمی دانم حالا قاشق بود یا نه، به هر جهت اصطلاحاً یک قاشق). دم در ایستاده بود با هم صحبت می کردند، طول کشید، حفصه و عایشه اتاق هایشان پهلوی هم بود، توطئه شان را کردند، بعد که پیغمبر آمد، گفتند چه بوی بدی می دهی! چیست؟ گفتند بله آن زنبوری که آن عسل ها را خورده روی فلان گل، مثلاً گل خرزهره (که ما اسم دیگری به آن می گوئیم) نشسته که بدبو است و فلان و.... پیغمبر گفت دیگر عسل نمی خورم! فرمایش پیغمبر هم که باد هوا نیست، یعنی عسل را بر خودش تحریم کرد. آیهی قرآن نازل شد یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ^۱، برای خاطر زن هایت چرا چیزی را که خدا حلال کرده بر خودت حرام کردی؟ بعد هم باز در همین سوره است که حالا جزئیات داستانش یادم رفته که این دو با هم قرار گذاشته بودند که به پیغمبر نگویند، این خبر را به پیغمبر نگویند ولی پیغمبر از منبع اصلی خبر شد. اینها گفتند مَنْ أُنْبَأُكَ^۲، چه کسی به تو خبر داد؟ پیغمبر در سورهی قرآن فرمود بَبَأْنِي الْعَلِيمِ^۳، آن کسی که علیم است و خبیر است به من خبر داد. اینها را نمی شود گفت که خدای نکرده بد بودند، نه! اگر بد بودند، پیغمبر آنها را نگه نمی داشت. به پیغمبر

۱. سوره تحریم، آیه ۱.

۲. سوره تحریم، آیه ۳.

۳. سوره تحریم، آیه ۳.

اجازه دادند اگر می‌خواهی هر کدام از این زن‌ها را نگهدار، هر کدام را می‌خواهی مرخص کن، ولی دیگر به جای اینها نمی‌توانی یکی دیگر بگیری. وضع زندگی داخلی پیغمبر خیلی گرفتاری‌ها برای خودش و برای ما شیعیان فراهم کرده بود و کرده.

الان دیگر ما اگر حتی شمر و یزید و... شمر که زنده نیست، یزید هم زنده نیست، از چه چیز آنها بد بگوییم؟ به ما چه که نیتشان چه بوده؟ عملشان بد بوده. خودش در آنجا زیر تیغ امام حسین است. ما عملش را می‌گوییم بد است و از آن عمل نفرت داریم و لعنت می‌کنیم کسی را که این عمل را انجام داد. گفتند اسمش یزید بوده ما که نمی‌دانیم، ما که نبودیم، لعنت بر یزید. همینطور تمام ائمه‌ی دیگر. اما حالا که خداوند در دنیای امروز برای اینها پارتی درست کرده که به معاویه می‌گویند «امیرالمؤمنین» در چند تا کتاب هم شرح حال امیرالمؤمنین یزید هست.

حضرت صالح‌علیشاه می‌فرمودند، مجتهدشان صحبت می‌کردند، صحبت همین لعن یزید و اینها. او گفته بود که یزید را خیلی از ما لعن نمی‌کنند، می‌گویند که شاید توبه کرده به‌علاوه امیرالمؤمنین است، ولی من یزید را لعن می‌کنم برای جنایت بزرگی که کرده. اگر خدا یزید را با آن جنایت به آن بزرگی که کرده ببخشد مرا هم خواهد بخشید، این است که من یزید را با خیال راحت لعنت می‌کنم.

حالا در مورد شیخین و عثمان، خود علی علیه السلام زنده بود و اینها را هدایت می کرد اگر خدا می خواست.

یاران پیغمبر خیلی مشرک بودند، حتی رئیس منافقین پسرش از صحابه‌ی پیغمبر بود، یکی از دامادهای پیغمبر اصلاً در مکه ماند، مشرک بود آمد در جنگ با پیغمبر، با قشون در جنگ بدر می جنگید، بعد که جنگ کردند این نزد پیغمبر اسیر شد. پیغمبر فرمود اسرا را اگر خانواده‌شان می خرنند آزاد کنید، آنوقت‌ها در همه‌ی دنیا رقیت بود، بندگی بود. این زنش همسرش دختر حضرت بود گردن‌بندی را که به نظرم یا خود حضرت، یا یادگار حضرت خدیجه بود، فرستاده بود که من پول برای آزادی شوهرم ندارم. حضرت نگاه کردند گردن‌بند را شناختند. دارد که خیلی متأثر شدند، گریه کردند. بعد به مسلمین گفتند در بین این اسرا یک نفر را به من ببخشید، یعنی مجانی به من بدهید. حضرت آن گردن‌بند را جزء بیت‌المال نگذاشتند. چون مکه محل مشرکین بود.

حالا منظور، دوروبر خاندان حضرت اگر هم فرضاً یکی را تأیید نمی کنیم، بکنیم یا نکنیم به ما ربطی ندارد، خدا می گوید به شماها چه؟ ولی خیلی باید مواظب باشید. فکر کنید همین حرف‌هایی که ما می زنیم راجع به عایشه و راجع به حفصه و اینها اگر به همین صراحت وقتی پیغمبر حیات داشت می گفتیم، چه می شد؟ پیغمبر می زد در دهان آن کسی که این حرف را می زند، از نظر ما پیغمبر هنوز زنده است، همیشه

زنده است. مواظب باشید البته من نمی‌گویم بگویید عایشه
 صلی‌الله‌علیه‌وآله عایشه، عایشه است، اُم‌المؤمنین را هم خدا به او لقب
 داده ما حق نداریم، مرجعیت نیست که بردارند عوض کنند، نه!
 لقب اُم‌المؤمنین را خدا داده، گفته است که زن‌های پیغمبر مادر شما
 هستند، بعد هیچکس با آنها ازدواج نکند. این است که مواظب باشید.
 غیر از این، از لحاظ آرامش مسلمین در دنیا مواظب باشید، ولی ما یک
 عدّه‌ی کوچکی هستیم و همه‌ی جمعیت فقرا هم. ولی بدانید نور، آتش
 شعله‌ی شمع چقدر است؟ این اندازه است. ولی یک شعله‌ی شمع
 ممکن است همه‌ی اینجاها را روشن کند، شما خودتان در همه جا
 شعله‌ی شمعید.

من گفتم این جلسه را تعطیل نمی‌کنیم برای اینکه همین
 حرف‌ها گفته شود.

وظایف و حقوق در روابط بین دو طرف / علمی که خداوند به انسان داده به جای
غریزه می آید / نباید غریزه بر روح الهی حاکم باشد / نقش پدر و مادر در تعلیمات اولیه
زندگی به فرزند / وظیفه‌ی مرد در پرداخت وجوه عشریه و وظیفه‌ی زن و فرزندان /
نذکر و حلّ بعضی کارها با ملایمت و مهربانی و نه با تحکّم / اختیار و استقلال انسان^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

...یک وظایف و یک حقوقی برای دو طرف ایجاد می‌شود که در
روابط طبیعی هم همینطور است یک روابطی بین والدین، پدر و مادر و
فرزند، یک رابطه بین فرزندان است و پدر و مادر با هم. یک رابطه هم
بین زن و شوهر و مرد و زن هست، اینها هر کدام یک وظایفی برای
طرفین ایجاد می‌کند. وظیفه‌ای پدر و مادر نسبت به اولاد دارند که یک
مقداری از این وظایف از سابقه‌ی حیات اینها نشأت می‌گیرد. برای
اینکه در این کره‌ی زمین ما فقط جاندار نیستیم، جانور خیلی هست ما
هم یک جانور. ببینیم روابط آنها چگونه است؟ روابط آنها در مورد

حیوانات است روابط آن مبتنی بر غریزه است بطور کلی نگاه کنیم در اکثر حیوانات، مادر موظف است فرزند را بزرگ کند. این را چه کسی موظف کرده؟ خدا چطوری به او گفته؟ در وجود او آفریده. یعنی همان نیازی که فرزند شیرخوار به مادر دارد و لذتی که از غذا خوردن می‌برد برای خود مادر هم این لذت هست. بنابراین مادر نمی‌تواند به فرزند نوزاد منت بگذارد که من به تو غذا می‌دهم و من به تو لذت می‌دهم نوزاد هم اگر زبان داشته باشد می‌گوید من هم به تو لذت می‌دهم من نباشم تو هم ناراحتی. این ناراحتی به صورت بدنی هم دیده می‌شود. فرضاً بچه‌های شیرخوار را که شیر می‌دهند وقتی می‌خواهند او را از شیر بگیرند تدریجی باید انجام دهند و اگر یک مرتبه باشد هم بچه صدمه می‌بیند هم مادر. این البته از غریزه نیست، از آن علمی است که خداوند به آدم داد *عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ*، همه چیز را یاد او داد این را هم به او یاد داد. در حیوانات وقتی مدّت شیرخوارگی تمام شد مادر نمی‌گذارد بچه نزدیک بیاید. بچه می‌آید از مادر غذا بگیرد مادر او را رد می‌کند. ما وقتی بچه بودیم ده بیست تا گربه بودند سر ناهار یا شام که می‌نشستیم مثل گارد بودند. این را می‌دیدم که از یک زمانی مادرها بچه‌ها را کنار می‌زدند، بعد که کنار می‌رفت به کلی دیگر با هم آشتی می‌کردند من ندیدم یک مادری با بچه‌ی خود یا بچه‌ای با مادر

خود هرگز دعوا کند در حیوانات این نظم را گذاشته‌اند. خداوند در وجود و خمیره‌ی آنها آفریده. ولی در انسان چه مصلحتی دارد خدا می‌داند این را گذاشته به عهده علمی که به آدم داده و خود انسان باید این روابط را تنظیم کند. در روابط بین ابویین و اولاد، اولاد و مادر این وظایف را آفریده. قاعدتاً این فکر را می‌کنید که خداوند در پستانداران مادر را موظف کرده که فرزند را شیر بدهد به انسان که رسیده نمی‌دانم چه مصلحتی است خداوند گفته مادر موظف نیست که بچه را شیر بدهد اگر خواست شیر بدهد خوب است، ولی موظف نیست. در مقررات حقوقی هم آمده که اگر مادر خود شیر داد می‌تواند مطالبه‌ی اجرت از پدر کند. من در طول کار خود ندیدم مادری بچه را شیر داده باشد و تقاضای اجرت کرده باشد. خدا اجازه داده، نگفته حتماً بکن، ولی خصلتی که در وجود همه‌ی مادرها هست این را عوض می‌کند اینجا در این موارد آن فکر و علمی که خداوند به انسان داده به جای غریزه می‌آید، غریزه اتوماتیک است مثل ماشین‌های دنده اتوماتیک است، سرعت که زیاد شد دنده خودبه‌خود عوض می‌شود، سرعت کم شد همینطور. ولی انسان مثل ماشین‌های دنده معمولی است باید همیشه مراقب بود، انسان را اینطور خدا آفریده. شاید یک جهت آن این باشد که انسان بودن ما از آن روح الهی است. خداوند نخواسته است روح الهی مطیع چیز دیگری باشد روح الهی خود باید تصمیم بگیرد نباید

غریزه بر روح الهی هم حاکم باشد. ولی مع ذلک علم که خدا به انسان داده گفته هم بررسی علمی کنید و هم نگاه کنید به سایر جانداران و از تجربه‌های خود استفاده کنید. چون خداوند این به اصطلاح علمی که به حضرت آدم یاد داد عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، علم به نسل آدم هم می‌رسد این را هدر ندهند و فکر کنند و بفهمند، برای اینکه با فکر که باشد چیزهای دیگری می‌فهمند هر مادری می‌بیند بچه‌ی او گریه می‌کند، مادرانی هستند که بد خواب هستند که با صدای توپ شرپنل بیدار نمی‌شوند ولی بچه یک نقی می‌زند بیدار می‌شوند. بیدار می‌شود و شیر می‌دهد. اگر فکر کند که قدرت خداوند است که قدرت خود را می‌بیند که این از خداوند رسیده یعنی به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که خداوند این کار را کرده این است که بشر بیشتر به قدرت خداوند توجه کند و از هر واقعه‌ای ولو خیلی ساده به یاد عظمت خداوند بیفتد.

وظیفه‌ی دیگری که پدر و مادر دارد، در انسان پدرها دارند، در سایر حیوانات بعضی پدر و مادر هر دو در بزرگ کردن اولاد شریکند و در بعضی فقط مادر و پدر نقشی ندارد. یکی دیگر از وظایفی که پدر و مادر نسبت به اولاد دارند این است که تعلیمات اولیه‌ی زندگی را به او یاد بدهند همین کودک را آوردند که در گوش او اذان بگویند (در گوش ما بزرگ‌ها یاسین می‌خوانند) برای این گفتند اذان بخوانید که محتاج یاسین نشود و خود او فکر کند چیزهای اولیه و ساده‌ی زندگی

را باید یاد او بدهند که این طبیعی است طرز غذا خوردن، طرز برخورد با دیگران اینطور چیزها تا کم کم که خودشان بزرگ می‌شوند این تجربه را پیدا کنند. یکی از اینها وظیفه‌ی شرعی است از وظایف شرعی یکی وظایف مالی که مقداری از مال خود را هر انسانی باید جدا کند برای مصارفی که خود خدا تعیین کرده این وظیفه از جهت اینکه وظیفه‌ی دینی است، شخصی است یعنی خود مرد که خانواده را اداره می‌کند و باید خرج خانواده را بدهد خود او باید قبلاً وجوه مالی را بدهد. همسر یا فرزندان لازم نیست ببینند که پول از کجا در آوردی؟ لازم نیست تحقیق کنند ولی اگر بدانند این پول شرعی نیست وظیفه‌ی دیگری دارند. البته شرعی نیست، نه این شریعتی که در دنیای حالا درست شده که این حزب می‌گوید پول آن حزب دیگر شرعی نیست، نه! اینها شریعت نیست. شریعت حسابی و واقعی، مثلاً اگر شخصی رحلت کرد زن و فرزندان او اگر بدانند که این شخص هیچ وجوه شخصی نمی‌داده باید بدهند. اما در غیر این صورت لازم نیست. برای اینکه مال دست او بوده و بعد که رفت همان مال عیناً به زن و فرزندان می‌رسد. همانطوری که در زمان حیات اگر پولی او می‌داد بر آنها حلال بود حالا مالی هم که ارث رسیده حلال است.

مشکل دیگر، سایر اعمال شرعی است. مثلاً در سؤالی که شده می‌گویند: شوهرم مشروب می‌خورد البته اگر مشروب بخورد و این آثار

فقط برای خودش باشد جز وظیفه‌ی دوستانه که به هر طریق شده جلوی او را بگیرد، ولی گناهی بر او نیست. ولی آنقدر نقش فرزندان دو خانواده در این زمینه زیاد است که می‌شود گفت موظف هستند فکری بکنند. مثال زدم یکی از خانواده‌ی ما که همه مرحوم شده‌اند (پیر شدند و مرحوم شدند، نه به خاطر این اتفاق) مرد هر روز جمعه پیاده از دهات اطراف بیدخت می‌آمد به بیدخت و صبح جمعه آنجا بود و ناهار هم می‌خورد (گاهی ناهار می‌خورد، همیشه نه) پسر او که او هم الان اگر زنده بود ۱۲۰ ساله بود، می‌گفت پدرم تریاک می‌کشید. تعریف می‌کرد که پدرم وقتی می‌آمد سینی و قوری و چای و منقل آتش را درست می‌کردم، آتش که حرام نیست و او خود تریاکی را که داشت درست می‌کرد یک روز که رفتم سینی وسایل را گذاشتم جلوی او، حواس او به من نبود، مدتی گذشت بعد یک مرتبه سینی را برداشت (در حوضخانه بود) گفت لعنت بر من اگر بکشم و سینی را انداخت در حوض و دیگر هم نکشید.

این همّت را فرزندان کمک کردند برای اینکه می‌گوید هر مرتبه که می‌روم بیدخت از همه، زن و بچه و دوست از همه تحقیر می‌بینم که تریاکی هستم چرا تحمل کنم؟ این اثر دارد. به‌خصوص از طرف زن و فرزند خیلی تأثیر دارد. منتها اثر مستقیم نه، اگر دو سه بار مستقیم بگویند نکن و نخور و نکش، می‌گوید به تو چه؟ روی او باز

می‌شود. مثلاً زنی می‌خواهد شوهر او سیگار نکشد، یک خرده اخم کند بعد بگوید ببخشید، چون بوی سیگار اذیت می‌کند اینطور است. تدریجاً این مرد خجالت می‌کشد سیگار بکشد. همه‌ی این کارها را با ملایمت می‌شود حل کرد، نه با تحکم. برای اینکه انسان برای استقلال و اختیار اینطور آفریده شده. آدمی که اوّل خدا آفرید و در بهشت بود نمی‌دانست استقلال و اختیار چیست، وقتی تمرّد کرد و نتیجه‌ی آن را دید آنوقت فهمید که این نتیجه‌ی استقلال است. نتیجه‌ی استقلال و اختیار اگر بد باشد آنطوری می‌شود، اگر خوب باشد، می‌شود انسان. برترین مزیت او بر حیوان همین اختیار و استقلال است. این است که انسان از اینکه تحکم شود خوشش نمی‌آید و در او اثر نمی‌کند. همه‌ی این کارها را با مهربانی و ملایمت بهتر می‌شود حل کرد و این را خانم‌ها و مادرها باید در همه‌ی روابط خود بدانند.

استقلال و اراده در انسان / آسمان و زمین در اختیار انسان یعنی در اختیار مجموعه‌ی
انسان ها و نه تک تک انسان ها / در عبادات نیت به منزله‌ی شروع کار است /
ایمان و عمل صالح / نیت خوب، عمل را صالح می‌کند / اراده‌ی انسان از تجلی اراده
الهی است / انسان تعهد دارد امانتی که خدا به او سپرده است یعنی روح ایمان را
سالم نگه دارد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروز یک ربع زودتر از هشت آمدم یک بار که صحبتیم یا جلسه
را ۵ دقیقه زودتر شروع کردیم، کسی به من تذکر داد یادآوری کرد
خیلی هم از او ممنونم، رعایت هم کردم، دلیلش این است که گفت آقا
ما وقتی می‌گوییم ساعت هشت، همه‌ی آنها بی که می‌خواهند گوش
بدهند ساعت هشت می‌آیند و اگر شما زودتر شروع کنید یک مقداری
از حرف‌هایتان را نشنیده‌اند و بنابراین خواهش می‌کنم همیشه

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

حرف‌هایتان را سر وقت شروع کنید این تذکر برای موردی که زودتر از وقت آدم کار می‌کند باید رعایت بشود. ولی دیرتر دیگر شما می‌بخشید ان شاءالله.

اجتماع بشری به منزله‌ی یک ظرف است، قانون ظروف مرتبطه که در فیزیک خوانده‌اید، همه جا صدق می‌کند. فیزیک، شیمی، هیئت، نجوم همه‌ی اینها از مصنوعات خداوند حرف می‌زنند، خداوند هم که یکی است، همان خداوندی که صفات فیزیکی را در اشیاء خلق کرده صفات شیمیایی‌اش را هم خلق کرده است. بنابراین قواعد فیزیک، شیمی و همه‌ی اینها یکی است. خداوندی که قانون ظروف مرتبطه را در فیزیک خلق کرده وقتی می‌خواست جامعه‌ی بشری را تشکیل بدهد این قانون را در بشر قرار داد.

قانون ظروف مرتبطه را برای اینکه بعضی‌ها فراموش کرده‌اند که چیست یادآوری می‌کنیم. ببینید چند تا ظرف اگر بگذارید یا چند تا حوضچه‌هایی که در منزل‌ها هست چند تا حوضچه اگر به هم راه داشته باشد وقتی در یکی آب ریختید این هم با آن هم‌سطح می‌شود ممکن است در یکی هیچی آب نریزید همه‌اش را داخل دیگری بریزید به هم وصل می‌شود این دو تا ظرف به هم مربوط است و هم‌سطح خواهد بود. در اجتماع هم همینطور است. وقتی مجموعه‌ی جامعه بی‌نظم بود من و شما هم اگر بخواهیم نظم اجرا کنیم همیشه

نمی‌توانیم یک مدتی ممکن است جلوی ظروف مرتبطه را بگیریم، سر آن راه آب، یک سنگی بگذارند که با هم مرتبط نباشد ولی وقتی برداشتند فوری اثر می‌کند یا همان وقت تدریجاً اثر می‌کند. ما هم شدیم بی‌نظم همه‌ی این مقدمه برای عذرخواهی خودم است. بنابراین شما می‌بخشید چه گذشته چه حال چه آینده را، دیگر بس است. همین قدر عذرخواهی بس است. همان روزی هم که خداوند افراد را خلق می‌کرد و بعد به اینها این خاصیت را بخشید که خودشان بنشینند با هم جمع بشوند و توافق کنند یا اینکه خودشان نفهمند، در خصلتشان در گلی که می‌سرشتند این خاصیت را گذاشت. این خاصیت ظروف مرتبطه و سایر جهات همه چیزها اگر به این مخلوق که خداوند آفرید یک استقلال کامل بدهد این هم می‌شود شیطان، ولی نه! شیطان را گذاشت کنار، چون گفت به صنع خدا سجده نکرد. آدم را جدا گذاشت، پس آدم را به استقلال کامل خودش نگذاشت، منتها یک مقداری استقلال به او داد یک مقداری اراده به او داد با این استقلال فرمود با وجود اینکه تو مستقلاً خودت باید فکر کنی، کار کنی، تصمیم بگیری، ولی باید به سوی من بیایی. آن کسانی که این حرف را شنیدند و گفتند بله سمعاً و طاعتاً. کسانی که نشنیدند و چون فهمیدند شیطان طغیان کرده گفتند ما هم برویم. رفتند آنجا. ولی عده‌ای که این امر خدا را شنیدند حاضرند به هر نحوی که باشد امر خدا را اطاعت کنند. این بشر

درست است که اختیار دارد، اراده دارد ولی همه‌ی جهان که به اختیار شخص او نیست. بطور کلی سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ^۱، آسمان و زمین را در اختیار انسان قرار داد، ولی نه تک‌تک انسان‌ها، مجموعه‌ی انسان‌ها.

زمان صدر اسلام داستان‌های جالبی دارد برای مثال پیغمبر از مکه به مدینه هجرت فرمودند، در آنجا دستور داد صف را مجزاً کرد گفت همه‌ی مؤمنین که در مکه ایمان آوردند مسلمان شدند باید مهاجرت کنند و به مدینه بیایند. خیلی‌ها رفتند. البته خود حضرت و خانواده‌ی حضرت هم که تشریف بردند. یک عده‌ای که نمی‌توانستند به آن سرعت بروند بعد از مدتی تحت سرپرستی علی رفتند. مادر خود علی، فاطمه بنت‌اسد، بنت‌محمد و چند نفر دیگر، حالا یادم نیست ولی یک عده‌ای هم بودند که نتوانستند به این سرعت بروند. پیغمبر بعد از مدتی فرمودند هر که نیاید، به مدینه مهاجرت نکند، از ما نیست. این است که دیگر همه شدیداً طالب مهاجرت بودند. یکی از صحابه اسمش یادم نیست شیر مردی بود اصلاً دیگر امروز فردایی بود که از دنیا برود. او شنید گفت خدایا در این آخر عمری ما را طرد نکن. به پسرهایش گفت برانکاری، تختی برایش درست کردند روی همان تخت خوابید گفت برویم به سمت مدینه. فرزندانش و خود این شخص آمدند بیرون

به قصد مهاجرت به مدینه. بین راه حال ایشان (که مریض هم بود) سخت‌تر شد و رحلت کرد. در سه چهار فرسخی مگه رحلت کرد. نمی‌دانم حالا کجا بود دیگر. ماندند همان جا دفنش کردند. بعد از انجام مراسم، آمدند به مدینه. بچه‌ها نگران بودند که پدر ما که مهاجرت نکرد پیغمبر هم فرمود که هر که مهاجرت نکند از ما نیست، تکلیف این چه می‌شود؟ خدمت پیغمبر عرض کردند. آیاتی نازل شد در این مورد. گویانکه آیات نازل هم نمی‌شد، فکر می‌کردند همینطور بود، ولی صریحاً شاید هم برای اهمیت دادن به این بزرگواری که مرحوم شد، آیاتی نازل شد. گفت کسی که به قصد مهاجرت از منزلش بیرون بیاید و در بین راه کشته بشود یا بمیرد اجرش با خداست، شهید حساب می‌شود. البته پیغمبر هم آیین‌نامه‌ای نداشت که بنشینند بگویند فلان کس شهید حساب می‌شود، نه! امر الهی بود. امر الهی این بود که اینجا گذشته از یک مورد خاص که آن مورد خاص موقعیتش گذشته، دیگر رفته ولی همه‌ی این دستورها اثر کلی برای ما دارد و آن این است که کسی که شروع به کاری می‌کند این شروع یک وقت ما می‌گوییم آقای فلان شروع به ساختن این کار کرد از وقتی است که می‌بینیم این آقای که این ساختمان را می‌خواهد بسازد یک ماه، دو ماه پیش رفته سر کوره‌ها ببیند کدام آجر بهتر است تلفن زده برای آهن، شروع به کارش از آنوقت حساب می‌شود. در عبادات هم چون همه‌ی راه‌ها

به سوی خداست چون همه‌ی کارها از خدا نشأت می‌گیرد خود نیّت به منزله‌ی شروع کار است. نیّت اگر خوب باشد عمل خوبی حساب می‌شود، اگر نیّت بد باشد عمل هر چه هم خوب باشد فایده ندارد. فرض کنید که طالب راه بوده در همان تاریخ مثال بزنییم، مثلاً سلمان فارسی از بزرگان مذهب زردشت که نزد آنها خیلی محترم بود چون می‌دانست پیغمبری در آن زمان ظاهر خواهد شد راه افتاد که آن پیغمبر را پیدا کند بعد بین راه مسیحی شد چون دید مسیح بعد آمده. بعد آمد و مسیحیت هم تبدیل شد، سلمان شد. بالاخره در راه اسلام و سلمان بود که رحلت فرمود. حالا اگر ایشان وسط راه که مسافر بود رحلت می‌کرد، خدا چه کارش می‌کرد؟ اگر خدا می‌گفت که چرا سلمان نشدی؟ جواب می‌داد خدایا تو خودت من را از آن دنیا بردی، دستم نرسید. حرفش هم منطقی بود. بنابراین از اوّل برای اینکه کارمان صحیح باشد باید نیّتمان را درست کنیم. در قرآن هم تمام جاها می‌گوید الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند. این دو تا، هم ایمان و هم عمل صالح، اگر بدون ایمان بگیریم یک عمل صالحی خیلی از این کارهایی که مردم می‌کنند عملش صالح است، اطعام می‌کنند، کار خوبی است به آنهایی که مستمندند کمک می‌کنند، کار خوبی است، بیمارستان می‌سازند، کار خوبی است، نماز می‌خوانند با قرائت کامل که دیگر در آن خدشه‌ای

نیست، کار خوبی است، ولی نیتشان این است که مردم بگویند به‌به این آقا عجب آدم خوبی است. این فایده ندارد. نیت را باید خوب کرد. نیت عمل را صالح می‌کند.

اینجا کسی شک کرده، ایراد گرفته که اراده‌ی انسان و اراده‌ی خدا رابطه‌اش چطوری است؟ وقتی برای انسان وجود مستقلی نمی‌شناسیم، اراده‌اش چیست؟ ما می‌گوییم خداوند یکتاست در توحید هیچ مثل و شبیه و همدمی ندارد اگر انسان اراده‌ای دارد گاهی اراده‌ای نشان می‌دهد این اراده از تجلی اراده‌ی الهی است در اینجا متجلی در انسان می‌شود تجلی این اراده‌ی الهی در انسان است. چطور تجلی اراده الهی در کوه شد:

جسم خاک از عشق در افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

همه‌ی آنها این اراده را، یا امر الهی را نپذیرفتند، نتوانستند، یعنی کوه نمی‌تواند. ولی انسان پذیرفت. پس انسان یک تعهد دارد، پذیرفت. چه تعهدی دارد؟ تعهد اینکه امانتی که خدا به او سپرده است یعنی آن روح ایمان را سالم نگه‌دارد، ان شاء الله.

عرفان جزء ذات بشر است / عرفان معنای واقعی دین است / حضرت موسی علیه السلام

و بزرگواری زنی که قارون برای تهمت به موسی اجیر کرده بود / حضرت عیسی علیه السلام

و مریم مجدیة / بشر از تأثیر انکار بشرهای دیگر دور نیست ولی یکی از شیطان و یکی از

رحمان تأثیر می پذیرد / بعضی از حالات مختلف درجات سلوکند / خواندن شرح حال

عرفا با روش های متفاوت و حتی متضاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک مورد اشتباهی که آقایان محققین می کنند این است که یک مثلی است که یک نفر محقق بود، پژوهشگر بود، تحقیق می کرد. می گویند: یک زیست شناسی از علمای زیست شناسی تحقیق می کرد در مورد مگسی، دستش را از دور که می آورد مگس فرار می کرد، می گفت: مگس می بیند. بله مگس چشم دارد. نوشت که مگس چشمش خیلی حساس است. بعد آمد بال هایش را برید، دید مگس نمی پرد، نوشت اگر

بالش را ببرند چشمش کور می‌شود. خیلی از این را مثال زده‌اند برای تحقیقاتی که نتیجه‌گیری کج می‌کنند چون می‌بینند یک تشابهاتی یعنی چیزهایی مثل هم دیده می‌شود که حالا دنباله‌اش را می‌گویم.

مثلاً مطالبی در مسیحیت و بعضی موارد در یهودیت و اسلام هست، می‌گویند عرفان اسلامی از مسیحیت گرفته شده یا از بودایی گرفته شده یا نمی‌دانم از چیز دیگری نمانده، کم‌کم می‌گویند از مریخی‌ها گرفته‌اند. این نتیجه‌گیری را نمی‌کنند که این عرفان ذات بشر است. عرفان نه اینکه یک چیز قلبه‌ای است، در مقابل دین، نه! عرفان همان معنای واقعی دین است. این فطری بشر است. حالا بشر مسیحی باشد، یهودی باشد، بودایی باشد، هندو باشد هر چه باشد، این جزء ذات بشر است. منتها هر کدام بنا به عادات و رسوم و تربیتی که می‌گویند، یک‌طوری ظاهر می‌شود. مثلاً در یهود آمده است (که در قرآن هم اشاره شده به واقعه، نه به شخص) که قارون یک ثروتمندی بود از قوم بنی‌اسرائیل در ایام خانه به دوشی آنها یعنی راه‌گرد، مثل بیابان‌گرد. موسی علیه السلام به او اصرار می‌کرد که وجوهات شرعی خود را بده. باید خرج این جمعیت بکنند، مریض دارند و او از حضرت موسی ناراحت بود. می‌خواست توطئه‌ای کند. یک زنی که در همان قبیله به بدنامی مشهور بود را اجیر کرد که وقتی حضرت موسی دارد موعظه می‌کند بیاید پایین منبر بایستد و یک تهمتی بزند. پولی به او داد این

زن آمد پای منبر هم ایستاد همین که شروع کرد به حرف، آن کسی که همه چیز را به زبان می‌آورد؛ اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ^۱، خداوند می‌گوید وقتی پوست بدن و چشم و... در روز قیامت علیه شما شهادت می‌دهد، خودتان از او می‌پرسید چرا علیه ما شهادت دادید؟ می‌گوید أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ، آن کسی که همه چیز را به زبان می‌آورد او زبان من را گردانید. اینجا هم اینطوری شد، آن زن به عکس گفت که آقایان من آدمم که به موسی تهمتی بزنم. قارون به من اینقدر پول داده که بیایم بگویم. من آدمم، ولی دروغ می‌گویند، که حضرت خیلی ناراحت شدند، عصبانی شدند. قارون ایستاده بود. به زمین فرمودند: او را بگیر. فرو رفت تا میج پا، همینطور دوسه بار، تا همه‌اش فرو رفت. فرمودند زمین خودش را و تمام گنجینه‌اش را ببرد. همه‌ی اینها محو شد. در قرآن یا تورات نوشته‌اند، ولی این زن، زن بزرگواری بود یعنی که خداوند اینقدر نظر لطف و کمال محبت به او داشت که زبانش را برگرداند.

بعد نظیر همین در مسیحیت است. حضرت مسیح معمولاً قبل از آنکه حتی صریحاً مأمور به تبلیغ بشوند و عطا می‌کردند، حواریون همیشه دور حضرت بودند. یک وقت نشسته بودند یک زنی آمد، در حال دویدن، عده‌ای هم پشت سرش. زن آمد خدمت حضرت عیسی

نشست آن عده هم که آمدند به احترام حضرت عیسی گفتند: بالاخره فرزند مریم است گوا اینکه بعضی‌ها قبول نمی‌کردند که کلمه‌الله است، می‌گفتند فرزند یوسف است که نامزد حضرت بود. حالا به هر جهت، احترام حضرت را داشتند. ایستادند. حضرت عیسی از آنها پرسیدند موضوع چیست؟ برای چه آمدید؟ شما می‌دوید این زن هم فرار می‌کند. گفتند: این زن محکوم به سنگسار شده در دادگاه شرع ما محکوم شده، خواستیم مجازاتش کنیم فرار کرده. حالا شما چه می‌گویید؟ حضرت فرمودند: خیلی خوب باید او را سنگسار کرد ولی کسی باید سنگسار کند که گناهی نداشته باشد. به اصطلاح معصوم باشد. هر کدام که معصوم هستید شروع کنید سنگ بزنید. یکی یکی سنگ را از دستشان انداختند و رفتند. همه رفتند. احسنت باد بر آن آدم‌ها که نگفتند ما معصومیم و امر ما امر خداست! وقتی فکر کردند دیدند نه، معصوم نیستند، گناهکارند، سنگ را انداختند و رفتند. این زن، مریم مجدلیه بود که لاتین می‌نویسند ماری ماگدالینا. بعد مریم مجدلیه، پای حضرت را بوسید با اشک خودش، با موی خودش، با زلف خودش پای حضرت را شستشو داد و آب هم آورد شستشو داد که خیلی خدمت کرد که البته بعد بعضی حواریون از حضرت کمی گله‌مندانه پرسیدند: که آقا ما سال‌هاست که در خدمت هستیم و زحمت می‌کشیم، شما به آن اندازه محبت نمی‌کنید؟ حضرت فرمودند: بله شماها چنین هستید، اگر

ناهارتان دیر بشود داد و بیداد می‌کنید ولی این زن آمد اولاً اقرار کرد و بعد از خدا توبه خواست من پای شماها را در راه محبت می‌شویم ولی او آمد پای من را با اشک خودش شستشو داد.

این البته کمی شبیه آن داستانی است که در نابعه علم و عرفان نوشته‌اند. حضرت سعادت‌علیشاه گفتند: آن راهی که شماها در شصت سال طی می‌کنید این آخوند خراسانی در همین ساعات مختصر طی کرد. خلاصه مریم هم همینطور. مریم هم از مقدّسات مسیحیت شده. البته نام این دو خانم در قرآن ذکر نشده. به‌عنوان نام مریم مادر عیسی و نام آسیه زن فرعون که وقتی موسی را (آن سبد را) آب آورد، موسی را مثل فرزند خودش نگاه‌داشت و بزرگ کرد. در اسلام هم نظیر همین داریم، یکی ابراهیم ادهم در مردها و یکی رابعه عدویه در زن‌ها. رابعه هم حالتی شبیه همان مریم مجدلیه داشت بعد یکی از بزرگان که اسمش به‌نظرم ریاح بود دیدار او برای رابعه مثل شوکی بود که می‌دهند؛ شوکی داد و شد رابعه عدویه. وقتی می‌آیند این آقایان مقایسه می‌کنند، می‌روند دنبال اینکه مریم مجدلیه تحت تأثیر که بود که آن کار را کرد. مکتب نمی‌دانم چه؟ بله بشر از تأثیر افکار بشرهای دیگر، از تأثیر آنها دور نیست ولی فرق می‌کند یکی تأثیر از شیطان می‌کند، یکی تأثیر می‌پذیرد از رحمان. نه اینکه چون رابعه عدویه از یک نفر مسیحی، در مسیحیت تأثیر پذیرفته بنابراین عرفان اسلام هم

از مسیحیت است. نوزاد حیوان را در ابتدای تولد نگاه کنید. این برنامه‌ی حیوانات را در تلویزیون نگاه کنید خوب است من هم فقط آن را نگاه می‌کنم برای اینکه به قول داروین اجداد خودمان است. هر چند یکی خدمت حضرت صالح‌علیشاه گفته بود. فرموده بودند: خیلی خوب داروین که اجدادش است اجدادش باشد، اجداد ما نیست. این صحبت میمون بود حالا به هر جهت دیدن این برنامه‌ها خوب است به جهت اینکه توجه کنید به اینکه خداوند هر کاری کرده با نظم کرده به قول مشهور می‌گویند: اگر نجار نیست ولی در و تخته را خوب به هم جور کرده خیلی منظم. از این جهت دیدنش خوب است. ما می‌گوییم در تمام حیوانات طرز زندگی پستانداران به طرز زندگی ما نزدیک‌تر است. چه کسی یاد داده است به آن بچه، آن نوزادی که به دنیا می‌آید، به خصوص جانداران بزرگ‌تر مثل گاو، الاغ، بلند می‌شود لنگان‌لنگان پیش مادرش می‌رود؟ مادرش که دستش را نمی‌گیرد بیاورد. می‌رود آنجا شیر می‌خورد. چه کسی یادش داده، از چه کسی تأثیر پذیرفته است؟ این همان چیزی است در جواب آنکه فرمود: روز قیامت که می‌پرسند: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا، چرا علیه ما شهادت دادید؟ می‌گوید: أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ، آن خدایی که، آن کسی که همه‌ی چیزها را به زبان می‌آورد، نطق به آنها می‌دهد، همان به ما نطق داده. حالا رابعه یا

آن مریم مجدلیه یا آن یکی دیگر همه یک معلم دارند نه اینکه این از آن گرفته، آن از این. همه یک معلم دارند. یک وقت آنطوری تربیت می‌کند، زمان حضرت موسی آنطوری ظاهرش می‌کند، تربیت می‌کند. یک وقت، زمان اسلام، رابعه‌ای یا ابراهیم ادهمی را اینطور تربیت می‌کند.

اما اینها یک نوع حالاتی است. بعضی از این حالات درجات سلو کند یعنی در طی سلوک گاهی اینطوری فکر می‌کنند، گاهی آنطوری فکر می‌کنند. گاهی اینطوری می‌کند. رابعه را شما به این طریق شنیده‌اید، کتاب‌ها هم نوشته‌اند. مثلاً جنید بغدادی به اصطلاح قاضی القضاة هم بود، مجتهد بود، فتوای قتل حلاج را آوردند؛ البته به اسم نه. گفتند یک کسی که می‌گوید چنین و چنان، این کافر است یا نه؟ نظیر همین برای حضرت سلطان‌علیشاه درست کردند که بعد آخوند ملاکاظم نوشته که بله چنین شخصی واجب‌القتل است. حالا نمی‌دانست چه شخصی است. آقای سلطان‌علیشاه فرموده بودند: اگر این استشهاد را می‌آوردید پیش خود من، من اوّل امضا می‌کردم. ولی حالا راجع به حلاج هم همین کار را کردند. آوردند به مجلس فقری که جنید بود. جنید هم آنجا رئیس بود و هم در اینجا. جنید گفت: ببرید، من در اینجا در لباس فقر نمی‌توانم امضا کنم، این کار دنیایی است. کار به اصطلاح ظاهری است. بعداً وقتی که در مجلس قضاة نشسته بود بردند گفت:

بله چنین شخصی (نگفت که حلاج، گفت بله چنین شخصی) قابل اعدام است. جنید یک مقام دارد، رابعه و ابراهیم ادهم هم یک مقام. مقام آنها تابع مقام جنید باید باشد. یعنی مقام جنید وقتی که مصلحت الهی باشد، می‌شود یکی مثل ابراهیم ادهم. ولی جنید باید همه را اداره کند. بله بعضی از این حالات مختلف، درجات مختلف است. مثل کلاس‌های مدرسه، کلاس‌های اول ابتدایی، اول، دوم، سوم تا دانشکده، بعضی‌ها یک حالات و مراتبی است که ما نمی‌دانیم. از ما دور است، به ما نشان می‌دهند که یک چنین چیزهایی هم هست، خیلی تعجب می‌کنیم، از بعضی‌های آنها خیلی خوشمان می‌آید می‌گوییم برویم اینطوری باشیم ولی میل ما که نیست، دست او را گرفتند بردند، آنی که ما می‌بینیم، بردند تا آنجا، بردند ما فقط بدانیم که یک چنین مسائلی، چنین حالاتی وجود دارد که اگر ما در جایی دیده‌ایم درست است ممکن است اهلش نباشیم ولی چنین حالاتی هست. بخوانید اتفاقاً خوب است شرح حال عرفایی با روش‌های متفاوت و حتی متضاد. مثلاً در مورد جنید که گفتم، جنید می‌گویند پیشوای مکتب صحو یعنی بیداری و بایزید به اصطلاح پرچمدار مکتب سُکر یعنی مستی و بی‌خودی است. گاهی اوقات خودتان هم فکر کنید در حالات خودتان یک تفاوت‌هایی می‌بینید. گاهی اوقات اینطورید گاهی اوقات آنطورید. اینها یک مقداری به اراده‌ی انسان بستگی دارد، ولی بیشترش به آنکه

روال ما به کدام طرف باشد به آن بستگی خواهد داشت. در این عالم کثرت بوده گفته:

هیچ کافر را به خواری منگرید

چون مسلمان مردنش باشد امید

البته کسی که حال خودش را خوب می‌داند اینقدر پیشرفت کرده که حال مخالف خودش را هم لعن نکند و بگوید که ممکن است یک روزی به قول عرفا توفیق توبه پیدا کرده مثل بشر حافی، فضیل عیاض، ابراهیم ادهم، همه‌ی اینها به این جهت است که لعن شخصی خیلی مشکل است و حتی خیلی از اهل سُنّت البته خلفا را که به هر جهت می‌گویند خلیفه مسلمین بودند و بر مؤمنین خلافت داشتند، نباید به آنها بد بگوییم و لعن کنیم و لعن نمی‌کنند. ولی یزید را استثنائاً اکثرشان لعن می‌کنند. او اصلاً از دین خارج شده است.

معنای شیعه و سنی و اختلاف آن / در زمان ائمه احکام حدود الهی خیلی کم‌تر و
 به وقت انجام می‌شد / احترام نام امام و احترام نام حدود را نگه می‌داشتند /
 حق نداریم هر کسی را دوست نداریم لعنت کنیم / علی علیه السلام و خلافت از طرف
 خداوند / شیعی علی / اختلاف دو گروه شیعه و سنی بعد از شهادت امام حسین علیه السلام
 و بعد در زمان صفویه / رعایت مقدس بودن نام حسینیه را نمی‌کنند /

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در تهران می‌بینیم رسم شده اهل سنت مسجد برای خودشان
 می‌سازند، شیعه هم مسجد می‌سازند، چون در هیچ‌کدام ما را راه
 نمی‌دهند، ما هم حسینیه می‌سازیم. این واقعیتی است که می‌بینیم.
 تقصیر از کیست؟ تقصیر مسلماً از پیغمبر اسلام نیست که گفته مسجد
 بسازید، پس لابد العیاذ بالله تقصیر از امام حسین است که ما حسینیه
 می‌سازیم، ولی نه، این هم که نیست. حالا کاری نداریم تقصیر از

کیست؟ خدا مقصّرش را مکافات می‌کند. مقصّری که در پاکستان شیعه‌ها را اذیت می‌کنند.

اصلاً دو تا مسجد ساختن معنی ندارد، الْمَسَاجِدُ لِلَّهِ^۱، آیه‌ی قرآن است. در زمان به‌نظرم حضرت امام محمدتقی یا علی‌النقی بود. در مورد دزد هم که حالا می‌گویند باید دستش را قطع کرد همان دفعه‌ی اوّل دزدی که نیست، چند دفعه که دزدی بکند و گیر بیفتد مجازاتش می‌کنند و مثلاً دفعه‌ی سوّم، انگشتانش را قطع کنند و مرتبه‌ی بعد هم اعدامش می‌کنند، از همان اوّل که اعدام نمی‌کنند. به‌علاوه چندین نوع سرقت است که اینطور مجازات ندارد، مثلاً در سال‌های قحطی دزدیدن نان مجازات ندارد، تعزیر دارد. جلویش را می‌گیرند، پولش را از جیبش درمی‌آورند می‌گویند برو پی‌کارت. یا دزدی پدر از اموال پسر مثل اینکه مجازات خفیفی دارد یا ندارد. به‌هرجهت آن مجازاتی که حکم آن بریدن دست است خیلی کم می‌باشد.

در زمان امام محمدتقی یا علی‌النقی، دزدی را پیش قاضی بردند که حکم به قطع دستش داد. بعد بحث شد که این دست از کجاست؟ یعنی از کجا قطع کنند؟ از مچ یا آرنج یا بالا؟ از کدام قسمت دست قطع کنند؟ حالا ببینید جامعه چطور بود که در زمان امام علی‌النقی یا امام محمدتقی یعنی صدوشصت، هفتاد سال از هجرت گذشته بود،

۱. سوره جن، آیه ۱۸.

مجتهدین نمی‌دانستند که چگونه دست را قطع کنند؟ اینطور نبود که صبح روزنامه در بیاید، بگویند در اصفهان، یا در جای دیگر دستی را قطع کردند، نه! این احکام حدود الهی خیلی کمتر و به دقت انجام می‌شد و آنقدر کم بود که نمی‌دانستند. حتی در حضور خلیفه یعنی به اسم خلیفه (وَالأَیْنَهَا که خلیفه‌ی واقعی نبودند) مجلسی برقرار کردند که ببینند محل قطع دست از کجاست؟ هر کسی یک حرفی زد و یک دلیلی آورد. بعد همه بالاخره گفتند از ابن‌الرِّضَا که اهل بیت و آل بیت است بپرسید، جز او کسی نمی‌تواند بگوید. خدمت امام فرستادند که یک مشکلی داریم می‌خواهیم تشریف بیاورید و حل کنید، ایشان تشریف آوردند و گفتند در قرآن می‌فرماید که وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ، محل‌های سجده برای خداست. در موقع نماز هم که ما سجده می‌کنیم. پیشانی، مسجد حساب می‌شود، این دست و زانوها هم مسجد حساب می‌شود، شستِ پا هم مسجد حساب می‌شود. بنابراین حق ندارید دست را قطع کنید، فقط انگشت‌ها را می‌توانید، همه قبول کردند. منظور احترام نام امام و احترام نام حدود را نگه‌می‌داشتند که این نام‌ها باید یک حالت تقدّسی داشته باشد، الی‌الابد. نام حسین، فاطمه، علی، حسن همه‌ی اینها در نظر همه‌ی مسلمین محترم بود و یک حالت تقدّسی داشت، بعد که تعصّبات و اختلافات شیعه و سنی در زمان معاویه به بعد و بنی‌امیه پیدا شد این حالت تقدّس بود یعنی در واقع این تعصّب بعد از

یزید پیدا شد که یزید بانی آن بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بود. شیعیان در این رعایت تقدّس خیلی دقّت می کردند. اهل سنّت یک خرده کمتر رعایت می کردند، برای اینکه یک اسامی دیگری هم آمد که آنها خیلی مقدّس می دانستند ولی شیعیان مقدّس نمی دانستند که هیچ، بد هم می دانستند. اینها موجب این کارها شد (البته این صحبت من میتینگ سیاسی نیست ولی چه بکنیم که همه چیز سیاسی شده است).

اختلاف این دو نام شیعه و سنی که گذاشته شد، به چه مناسبت است؟ شیعه یعنی پیرو، سنی یعنی تابع و مطیع سنّت، سنّت یعنی روش پیغمبر و حال آنکه همه ی مسلمین اولاً پیرو پیغمبر بودند و شیعه به یک عده ی خاصی نمی توان گفت. همه سنّت پیغمبر را رعایت می کردند و بنابراین همه سنی هستند پس سنی در ابتدا یعنی کسی که به سنّت پیغمبر احترام می گذارد و نه به این معنایی که ما می گوییم. به این معنا شاه نعمت الله هم می گوید من سنی هستم یعنی به سنّت پیغمبر احترام می گذارم، آنوقت می گویند سنّت پیغمبر چیست؟ سنّت پیغمبر این بود که به هیچیک از صحابه فحش ندهند، پس آنها می گویند ما سنّت پیغمبر را رعایت می کنیم به هیچکس فحش نمی دهیم. ما می گوییم که درست است بعضی ها تا پیغمبر حیات داشت به آنها محبّت می کرد ولی بعد خلاف کردند، ما حق داریم یکی را

دوست نداشته باشیم و حق داریم یکی دیگر را دوست داشته باشیم. ولی حق نداریم هر کسی را دوست نداریم لعنت کنیم. می‌گوییم این آدم بدی است، کار بدی می‌کند، خدا هر کار می‌خواهد با او می‌کند، ما لعن نمی‌کنیم.

در زمان پیغمبر و بعداً مدّت کوتاهی به‌خصوص در خلافت علی علیه السلام یک عده‌ای می‌گفتند اینها شیعه‌ی علی هستند یعنی اعتقاد به علی دارند، علی هم اعتقادش این بود که پیغمبر مرا تعیین کرده ولی پیغمبر هم به دستور خدا تعیین کرده، برای اینکه خدا فرمود: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ^۱، بعد مرا تعیین کرده. معلوم می‌شود آنچه از جانب خدا تعیین شد همین تعیین من بود. بنابراین علی می‌فرمود که من خَلِيفَةُ اللَّهِ هستم نه خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ. رسول‌الله رفت و مرا تعیین فرمود و هیچکس دیگر هم از میان صحابه چنین ادّعایی نداشت، هیچکس! وقتی فرض کنید که مثلاً من بگویم چیزی مال من است، هیچکس هم نگوید مال اوست، من که گفتم، آن مال من است، پس این خودش دلیل است. چون هیچکس هم از صحابه‌ی پیغمبر، صحابه‌ی بزرگوارى که همه هم قبولشان داریم مثل سلمان، ابوذر، بلال، هیچکدام از اینها نگفتند ما از طرف پیغمبر نماینده‌ی خدا در روی زمین تعیین شده‌ایم، جز علی. هیچکس هم نمی‌گوید، نگفت و

نخواهد گفت و چنین زبانی را خدا نیافریده که بگوید علی دروغ می‌گوید، نه! پس این بهترین دلیل است که ما علی را قبول داریم، این لغت شیعه‌ی علی بود.

بعد زمان پیغمبر آن لحظات آخر که حضرت در حال تب بود، یک حرفی می‌زدند و دوباره به حال اغما می‌رفتند، دو سه بار فرمود که یک قلم و دواتی بیاورید، من چیزی بنویسم که شما دیگر بعد از من دچار اختلاف نشوید، همه به دو خواستند بروند بیاورند که عمر گفت إِنَّ الرَّجُلَ لَيُفْجِرُ، ایشان در حال تب می‌باشد و این حرفشان مثل هذیان است، لازم نیست بروید بیاورید. شیعه می‌گوید این حرف غلط است. برای اینکه خدا در آیه‌ای در سوره‌ی نجم می‌فرماید: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ، بعد دنباله‌اش درباره‌ی پیغمبر می‌گوید: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^۲، از هوای نفس هرگز حرف نمی‌زند، هر چه می‌گوید وحی الهی است. آنها می‌گویند که خود پیغمبر فرموده أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ^۳، پس پیغمبر هم مثل ماست، تب دارد و هذیان می‌گوید. ولی ما می‌گوییم مطابق این آیه که خوانده شد پیغمبر وضع خاصی دارد. علی علیه السلام در دوران اولیه که وقت جار و جنجال نبود و بعد که به اصطلاح به خلافت رسید و خلیفه شد. عمر ضمن اینکه گفت: كَفَانَا

۱. سوره نجم، آیه ۱.

۲. سوره نجم، آیات ۳-۴.

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ، برای ما کتاب خدا و سُنَّتِ پیغمبر کافی است، این حرف هیچ ایرادی ندارد، فقط کَهَاتَا یک خرده ایراد دارد. اگر درست بفهمیم همه چیز در کتاب خدا و سُنَّتِ پیغمبر هست. این اختلاف هم بود که پیغمبر فرمود من از پیش شما می‌روم و دو وزنه‌ی بزرگ می‌گذارم، یکی کتاب خدا و یکی عترت من، یعنی خانواده‌ی من که اهل سُنَّتِ این را عترت نمی‌گویند، کتاب خدا و سُنَّتِ من می‌گویند. اگر کتاب خدا و سُنَّتِ من بود که اینها نوشته شده بود، اصلاً پیغمبری لازم نبود بیاید، عیسی آمده بود/انجیل نوشته بودند، چقدر کتاب‌ها نوشته بودند ولی غیر از کتاب یک روح انسانی لازم است برای اینکه روح انسانی شعبه‌ای است از روح الهی. خدا فرموده وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، ما می‌گوییم فرمود کتاب خدا و خانواده‌ی من. البته خانواده‌ی من هم که فرمود نه اینکه قوم و خویش بازی باشد، امر خدا بود. در موقعی که در روز عید غدیر، پیغمبر، علی را معین کرد و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، روی دست علی گذاشت که بگوید این علی (نه هر کسی که اسمش علی باشد چون خیلی‌ها آنوقت‌ها اسم علی داشتند) بعد فرمود خدایا دوستش بدار، دشمنانش را منفور کن، دوستانش را سربلند کن، یک چنین دعاهایی از این قبیل. برای اینکه آن هم به دستور خدا بود. در قرآن چند جا، خدا به پیغمبر می‌فرماید و دستور

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

می‌دهد که به اینها بگو، لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ، از شماها برای این زحماتی که می‌کشم هیچ اجری جز محبت به خاندانم نمی‌خواهم. اینجا نه اینکه ایراد بگیرند پیغمبر اینطوری گفت! همان ایرادی که عرب در روز بعد از عید غدیر گرفت. بعد از آنکه پیغمبر علی را تعیین فرمود، یک عربی آمد گفت: یعنی هر چه علی گفت ما باید اطاعت کنیم؟ فرمود بله. بعد به پیغمبر گفت ما عرب‌ها راحت و آسوده مثل حیوانات جنگل می‌گشتیم، راحت بودیم، تو آمدی ما را اسیر کردی! گفתי نماز بخوان، خواندیم، گفתי روزه بگیر، روزه گرفتیم. این مبلغ از درآمدت را به ما بده، دادیم، به جنگ بیایید، آمدیم و جنگ کردیم. حالا می‌خواهی ما را باز به اسارت دامادت بسپری؟ بعد از خودت به پسرعمویت؟ اگر راست می‌گویی خوب است همین الان یک سنگی از آسمان بیفتد مرا بکشد. سنگی هم افتاد و رفت. معلوم می‌شود مستجاب‌الدعوه بود. خودش از خدا خواست، این حالت بود. گفتند در قرآن گفته که پس پیغمبر هم یک اجرتی می‌خواهد، رئیس‌جمهور حقوق می‌گیرد، پیغمبر هم باید حقوق بگیرد، ولی خدا جوابش را داده، پیغمبر به مردم می‌گوید من آنچه از شما اجر می‌خواهم آن برای خود شماست نه برای من. یعنی وقتی من می‌گویم محبت، دوستی و صلوات برای خاندان من بفرستید، این برای خودتان خوب است نه

برای من. منتها برای اینکه بفهمید من گفتم دوستی من.

به این طریق بعد از شهادت امام حسین علیه السلام این دو دسته و دو گروه مشخص شدند که با هم بد هستند. جهتش هم این بود که این وسیله شده بود برای حکومت‌ها و خلافت‌ها. خلافت و حکومت هم طرفدار بنی‌امیه بودند. البته بنی‌امیه، ابوبکر و عمر، سنت را هم قبول نداشتند ولی چاره نداشتند، علی را که نمی‌توانستند و آن شیطنتشان نمی‌گذاشت قبول کنند، پس آنها به خاطر دشمنی با علی تشدید کردند، نه به خاطر اینکه خیلی علاقه‌مند به اسلام و سنت و رسول خدا بودند. و الا قبل از آنها هیچ فرقی نبود. الان در خیلی مذاهب یا حتی احزاب سیاسی می‌گویند جناح راستش چنین است، جناح چپش چنان است، مختلف می‌گویند. یک وقتی اختلافات شیعه و سنی و سرکوب شیعیان وسیله‌ی حکومت و قدرت و قوت شده بود. در زمان خلفای بنی‌عباس که آن سلسله‌ی آل‌ضیاء شیعه بودند و نفوذ داشتند، شیعه‌ها قوی بودند بعداً همیشه شیعه‌ها را می‌کوبیدند ولی آنها از بین نرفتند. آنها می‌خواستند اینها را از بین ببرند ولی هر چه می‌کردند محکم‌تر می‌شد و صریح‌تر می‌شدند. از دو سه قرن پیش، اوج اختلاف در زمان صفویه بود، صفویه برای اینکه ایران را از ترکیه (عثمانی آنوقت) جدا بگیرند، برای اینکه عثمانی سنی بودند، خلیفه داشتند، ایرانی هم اگر سنی باشد باید تابع خلیفه‌ی مسلمین باشد، برای اینکه از آنها جدا شوند، گفتند

شیعه؛ و شیعه را ترویج کردند. پس شیعه به ایران وابسته شد. بعد از اواخر دوران صفویه که آنها مستقر شدند، بعد از آنها، مسأله‌ی تقریب بین این مذاهب، یعنی برای اینکه دو تا مذهب به هم نزدیک و یکی شوند، آن وسیله‌ی تبلیغ شد که حتی بعضی‌ها، قدم‌های مفیدی برداشتند و خدا اجرشان را خواهد داد که من در یادنامه صالح هم از قول حضرت صالح‌علیشاه هشتم ولی خیلی‌ها این را بهانه‌ی سیاست و تبلیغاتشان قرار دادند.

در داستان می‌گویند شیخ ابوالحسن خرقانی مرد بزرگوار و به اصطلاح عارفی در خرقان بود. سلطان محمد غزنوی خیلی مسلمان متعصب و معتقدی بود، آدم حقه‌بازی نبود، وقتی به خرقان آمد، به وزیرش گفت می‌خواهم شیخ ابوالحسن را ببینم، وزیرش گفت شیخ ابوالحسن کسی نیست که پیش تو بیاید، می‌خواهی او را ببینی با هم برویم ببینیم. یک شب به خانقاه شیخ آمدند حالا یا گفتند یا قبلاً دیده بود، به هر حال او را شناخت. سلام کردند شیخ به وزیرش احترام بیشتری کرد گفت بفرمایید، به سلطان محمود چندان اعتنایی نکرد که البته بعد که رفتند شیخ به سلطان محمود احترام کرد، سلطان محمود پرسید اول که آمدیم احترام نکردی حالا چیست؟ فرمود اول که آمدی با کبر و غرور و عزت سلطنت آمدی من سر فرود نمی‌آورم، حالا که داری می‌روی با ذلت درویشی داری می‌روی، احترام می‌کنم. منظور

این بود که سلطان محمود گفت چرا پیش من نیامدی؟ گفت من با تو کاری ندارم! سلطان محمود گفت آخر من اولی الامر هستم، آیهی *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*^۱، خدا و پیغمبر و اولی الامر تان را اطاعت کنید، ما می‌گوییم اولی الامر فقط ائمه هستند ولی اینها می‌گویند نه، هر کسی خلیفه شود و یا رئیس حکومت شود اولی الامر است. سلطان محمود گفت من اولی الامر هستم. شیخ چه جواب بدهد؟ اگر بگویند از این غلطها نکن جانم در خطر است، نمی‌تواند قبول هم کند که تو اولی الامری. پس جواب عارفانه و عالمانه با هم جمع شد. چون در اول آیه این است *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*، شیخ گفت که من در *أَطِيعُوا اللَّهَ* چنان غرقم که از رسول شرمندهام یعنی به *أَطِيعُوا الرَّسُولَ* هم نمی‌رسم یعنی دیگر تو چه می‌گویی؟! تو برو پی‌کارت. ولی آنوقت‌ها اختلاف هم اگر بود بیشتر از جنبه‌ی سیاسی مطرح بود، حالا از جنبه‌ی اعتقادی مطرح شده ولی انعکاش در قلمرو سیاسی فراوان است. یک جا شیعه‌ها را می‌کشند، یک جا سنی‌ها را می‌کشند ولی همین که احترام یک نامی و یک امر مقدّسی را از ذهن مردم دور کنند، این توسعه پیدا می‌کند. حسینی‌ها به نام حسین بن علی است که می‌گویند حسین بن علی بانی و نقش مهمی دارد، نام حسینی‌ها که مقدّس است، رعایت مقدّس بودنش را نمی‌کنند. آنوقت‌ها در ادبیات

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

فارسی هم هست، مَثَل بود می‌گفتند در مسجد برو بخواب، یعنی در مسجد همیشه به روی همه باز بود. در مسجد بسته باشد، در این صورت در ذهن مردم دیگر چیزی مقدّس نمی‌ماند. وقتی این حالت ذهنی در مردم پیدا شد یکی هم می‌رود این کار را می‌کند. یا یکی دیگر به مزار ائمه‌ی ما می‌رود، مزار امام علی النقی و امام عسگری را خراب می‌کند. ما چون همیشه در جامعه‌ایم نمی‌توانیم خودمان را از این انحرافات و از این حرف‌ها کاملاً دور کرده و بری بدانیم. ولی تا می‌توانیم خودمان را دور نگه می‌داریم. ما به هر که بگوئید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، به او سلام می‌کنیم جواب سلامش را هم می‌دهیم و با هم غذا هم می‌خوریم. اگر بعد در ضمن غذا گفت أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيُّ اللَّهِ، لبش را هم می‌بوسیم ولی نه شمشیری داریم و نه سپری. شمشیردارها و سپردارها بدانند.

اهمیت عرفان به خانواده / در مورد معنادن کجک نکنید مگر وقتی ترک اعتیاد کنند /
 در مورد زندانی اگر قابل حل بادیه است و گناه عمدی نیست، کجک کنند / در مورد
 طلاق برای زنی که شوهرش در زندان است / در فدکاری ترجیح دادن امری بر امر
 دیگری هست / ارزش فدکاری کردن برای طرف و یا استفاده کردن از حق طلاق^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مبنای جامعه‌ی ما بر خانواده است، چون انسان که انفرادی و
 تکی زندگی نمی‌کند. بنابراین خانواده خیلی مهم است. همه‌ی علوم از
 یک جهت به خانواده رسیدگی می‌کنند. فرض کنید زیست‌شناسی برای
 اینکه نسل آینده را بررسی می‌کنند، علم طب به آن توجه می‌کند
 روانشناسی و جامعه‌شناسی توجه می‌کند، علم حقوق هم توجه می‌کند.
 خود مردم هم که از این علم‌ها هیچ خبری ندارند و از این علم‌ها کناره
 می‌گیرند توجه می‌کنند و ملاک موجودیت و هویت انسان‌هاست.
 بنابراین عرفان هم مثل همه‌ی رشته‌های دیگر به خانواده خیلی

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۱۳ ه. ش.

اهمیت می‌دهد. شریعت یک مقرراتی برای علم حقوق فراهم کرده خود عرفان هم چنین توجهی دارد. در تذکرة‌الاولیاء بخوانید یا آنچه در عرفا شنیده‌اید، کمتر شنیده‌اید که عارفی مجرد باشد رابعه‌ی عدویه که چند بار صحبت شد و عده‌ی کمی مانند او بودند و این مسلم است که ازدواج به سلوک لطمه نمی‌زند از آن طرف می‌بینیم خیلی‌ها چون خودشان و همسرشان هر دو عارفان و الاقدر بودند می‌گوییم ممکن است به سلوک فایده هم برساند. تا این اندازه عرفان توجه می‌کند. اما مسائل شخصی دیگر نه.

مثلاً سؤالی کرده‌اند که شوهر من زندانی است از او طلاق بگیرم یا صبر کنم؟ این چیزی است که عرفان به آن توجه می‌کند شما با آنچه که عرفان به شما یاد داده، باید آن را حل کنید. عرفان برای این نیامده که شما را از زحمت فکر کردن خلاص کند، که دیگر فکر نکنید و بپرسید چه کار کنم؟ بگویند این کار را بکن. وقتی می‌گویند کُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ^۱، همه به منزله‌ی چوپانی هستید و دیگران را شما باید رعایت کنید و نگاه دارید، همه مسئول همدیگر هستید. اینطور چیزها را متأسفانه از جنبه‌ی وظیفه‌شناسی و از جنبه‌ی استخراج وظایف بررسی نکرده‌اند. گاهی اوقات بالای منبر حرف‌هایی زدند که شما داشتید گریه می‌کردید این را گفته‌اند و حال آنکه این خیلی معنای

۱. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۲، ص ۳۸.

عمیقی دارد. ولی همه‌ی افراد بشر مشمول این سخن امام هستند، یعنی مسلمین هستند، باید متوجّه باشند. این درست، ولی در عرفان نگفته است که در اینجا چه کار کنید. این بسته به روحیه‌ی شخص است.

من گفتم در مورد معتادین کمک نکنید مگر وقتی که ترک اعتیاد کنند. در مورد کسانی که به واسطه‌ی جرایمی زندانی شده‌اند همینطور باید کمک نکنند بلکه اگر قابل حل با دیه است و گناه عمدی نیست کمک کنند و الا نه! در چنین موارد خاصی که فقط یک نفر می‌خواهد ببیند چه کند در آن موارد گفتیم همه دسته‌جمعی کمک می‌کنند تا یکی از زندان در بیاید. ولی این می‌خواهد ببیند خود او چه کار کند، یک نفری؟ در این مورد او باید نگاه کند به تعلیماتی که در عرفان به او داده‌اند. مثل اینکه شما رانندگی می‌روید پیش معلم یاد می‌گیرید، می‌گویند این پدال گاز است، این ترمز و این دنده است. بعد یک چند وقتی پیش خود او رانندگی می‌کنید. دیگر نباید یک موبایل در جیب شما باشد و تا رسیدید به یک چاله موبایل استاد را بگیرید که آقا من افتادم در چاله چه کار کنم؟ زندگی هم همینطور است. همه‌ی چیزهایی که در زندگی ماست به منزله‌ی این چاله‌هاست. اینها به عهده‌ی خود شماست. اینجا از یک طرف فداکاری پیش می‌آید از یک طرف حق. در این‌گونه موارد هم شرعاً و هم قانوناً وقتی حبس طولانی

باشد اجازه داده‌اند که طلاق بگیرند. برای اینکه زن و شوهر و تشکیل خانواده برای این است که با هم باشند و هر کدام به دیگری کمک کنند. بنابراین وقتی به جهت خاصی چنین وضعی پیش آمد به آن طرفی که از این وضع متضرر است اجازه داده شده که طلاق بگیرد. اما اینجا یک فداکاری هم هست. فداکاری متناسب با روحیه‌ی خود این شخص فداکار است و روحیه‌ی این طرف که می‌خواهد برای او فداکاری کند. بطور مثال فرض کنید شما اسبی دارید، اسب شما دارد در رودخانه غرق می‌شود، یک انسانی هم دارد غرق می‌شود، می‌روید کدام را نجات می‌دهید؟ معمولاً ممکن است شما را بکشاند که اسب خود را نجات بدهید ولی برای این فداکاری که می‌خواهید بکنید باید طرف ارزش فداکاری را داشته باشد یعنی یک انسان مورد استفاده‌ی این باشد. سعدی در *گلستان* داستانی می‌گوید که امیری دو تا غلام داشت اینها در رودخانه و دریا افتادند و داشتند غرق می‌شدند به قایقچی گفت برو آن که موهای سیاه دارد را نجات بده، آن قایقچی رفت و او را نجات نداد و آن که موهایش زرد بود نجات داد. امیر گفت چطور؟ گفت وقتی رفتم هر دو را می‌خواستم نجات بدهم ولی از یکی باید شروع می‌کردم و این را ترجیح دادم. منظور در فداکاری ترجیح دادن امری بر امر دیگری هست. اینجا را باید فکر کنند. در موارد خانواده هم همینطور باید ببیند ارزش این فداکاری را طرف دارد؟ بماند. ارزشش را

ندارد، از حقّ خود که حقّ طلاق است، استفاده کند. هیچکدام مورد ملامت قرار نمی‌گیرد. برای اینکه آن حق است و این اختیار است.

ولی ضمناً خواهش می‌کنم اینطور سوآلاتی که یک خرده شرعی می‌شود را نپرسید. در مورد مقرّرات طلاق از آقایان علما بپرسید. در مشهد آقای ربانی وکیل عدلیه بود، مرحوم شد، خدا او را رحمت کند مردی بی‌دین بود ولی آدم امین و اخلاقی بود، می‌گفتند این آقای ربانی ملحد بی‌دینی است. او می‌گفت وقتی یک سیّد روضه‌خوانی آمده بود مشهد و همه جا منبر می‌رفت خود او هم مدّت‌ها طلبه بود و یک پیشخوانی هم داشت، آن آخر گفت که مردم، همه‌ی علمای شما به اندازه‌ی بحرالعلومی که اینجا نشسته نمی‌فهمند و تازه این بحرالعلوم ما به اندازه‌ی گاو نمی‌فهمد، این را گفت و از مشهد در رفت. حالا من گاهی خیلی حرف‌ها می‌زنم تناسبی ندارد، شما خودتان متناسب کنید. مثل لباسی که از خیاط می‌گیرید یک خرده تنگ و یا گشاد است به خود او نمی‌دهید به یکی دیگر می‌دهید آن را درست کند. حالا شما هم حرف‌ها را از من می‌شنوید خودتان درست کنید.

یک کتابی می‌خواندم راجع به قم از یکی دو نفر از علما که علمای بزرگی بودند که داستان‌های خیلی جالبی از فداکاری‌های آنها بود. یکی می‌گفت در لبادهی او دو جیب داشت یک جیب او خالی بود و یکی پر پول بود، رفت قصابی گوشت گرفت، گفت من بعداً پول را

می آورم. قصاب گفت آن یکی جیب تو که پر از پول است. گفت بله آن مال من نیست، مردم این پول را امانت داده اند که من برایشان نماز بخوانم و بعد مال من است. بنابراین الان به این پول دست نمی زنم و این خیلی بزرگواری می خواهد که با بودن آن، بر ندارد و از این قبیل داستان ها خیلی فراوان هست. بسیاری از علمایی که شهرت پیدا کردند واقعاً با ارزش بودند. مرحوم میرزای شیرازی که به آقای سلطان علی شاه خیلی محبت و احترام کرد، مرحوم حاج ابوالحسن اصفهانی که ندیدم ولی از او شنیدم که از مردمان بزرگی بودند. ولی به غیر از اینها هم هستند. به قول مرحوم دکتر نور می گفت بعضی شبیه العلماء هستند.

یاد خدا / نقش یاد در ذهن / حالات عرفای بزرگ، سخطاتی که ذهن عارف به
 اول وجودش رفته و در خلقت جهان محو شده / شطیحات / ذکر قلبی و ذکر زبانی /
 تکرار در ذکر / با ذکر قلبی و یاد خداوند می‌خواهیم به منبع وجودی خودمان دسترسی
 داشته باشیم / تعلق و متعلق / قبول کردن تعلقات و سقوط فرعون / شیطان^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اساس درویشی و عرفان بر این است که همیشه به یاد
 خدا باشیم.

ای بی‌خبران غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

این یاد معمولی که ما می‌گوییم یک چیزی زودگذر است و
 حالت خاصی دارد که مثلاً کتابی خوانده‌ایم یادمان می‌آید که فلان
 مطلب بود یا... یعنی نقشی که در ذهن ما هست و به آرشیو بایگانی
 کلی ما رفته، دومرتبه بیرون بیاوریم. این معنی معمولی که ما می‌گوییم

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۱۴ ه. ش.

فلان کس، فلان مطلب یادمان می‌آید.

اما در مورد خداوند ما می‌گوییم یک شباهتی به این دارد ولی یک قدرت بیشتری دارد. شباهتش این است که نقش آن یاد در ذهن ما هست منتها فراموش شده ما دومرتبه آن را رو می‌آوریم. نقش یاد در ذهن ما چطوری است؟ چه موقع هست؟ از اوّل خلقت وقتی این وجود ما خواست منعقد بشود و هویتی بگیرد، از همان اوّل اصلاً خود ایجاد، روی قاعده‌ای است، روی قانونی است که خدا آفریده یعنی خالق ما به ظاهر این قانونی است که خدا آفریده. خدا هم ما را آفریده و هم قانون را؛ هر دو را. پس ما چیزی که در ذهنمان هست به یاد می‌آوریم یعنی در واقع آن شعر که می‌گوید:

بودم آن روز من از طایفه دُرد کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

از همان تاریخ بوده ولی برای اینکه او را فراموش نکنیم و دومرتبه به یادمان بیاید هر چه هم بیشتر به یادمان بیاید و یادش بکنیم قوی‌تر می‌شود، روشن‌تر می‌شود، به قول امروز شفاف‌تر می‌شود. خیلی از حالاتی که در عرفای بزرگ هست، بوده و در کتاب‌ها می‌بینیم اینها مربوط به یک زمانی است، یک لحظاتی است یعنی که ذهن عارف به اوّل وجودش رفته، همانطوری که شما یادتان می‌آید از پانزده‌سالگی از ده‌سالگی، این ذهنش به اوّل خلقت رفته، خلقت

مولکول‌های بدنش یعنی محو در خلقت جهان شده... یک حرف‌هایی آنوقت می‌گوید که بعضی‌ها اسمش را گذاشته‌اند شطحیات. می‌گوید: «چرخ بر هم زخم از غیر مرادم گردد».

برای اینکه این یاد قوی بشود و همیشگی بشود، ذکر قلبی گفته‌اند، ذکر زبانی خوب است ولی فایده ذکر زبانی این است که به آن مشغول بشویم تا یک مدتی جلوی افکار مهاجم را می‌گیرد. شما با تسبیح تعداد معینی ذکر می‌گویید در آن لحظات افکار خارجی زیاد قدرت ندارند. البته هر چه این کارتان ضعیف‌تر باشد، قدرت نیروهای مانع بیشتر می‌شود که بیایند جلو تمرکز حواس را از شما بگیرد. این است که ذکر قلبی مهم است با ذکر قلبی از اول به آن مخزن فکر انسانی دسترسی پیدا می‌کنید. برای اینکه ما وقتی می‌خواهیم یک مطلبی را بفهمیم یا یک شعری را که گفته می‌شود یا یک داستانی می‌گویند ما این داستان را اول می‌شنویم در ذهن خودمان یک درکی فهمی از آن پیدا می‌کنیم بعد به آرشيو تحویل می‌دهیم. داستان را خوانده‌اید تا وقتی می‌خوانید و آن روز یادتان است بعد دیگر لازم نیست یادتان باشد همیشه حرف بزنید هزار کار دیگر داشته باشید این را می‌گذارید به آرشيو. اگر چیزی باشد که به درد بخورد هر وقت خواستید یادتان بیاید دومرتبه از آرشيو می‌آورید. آخر این طریق که من گفتم اول از طریق یکی از حواس است، قصه‌ای گفته‌اند گوشتان شنیده

است، کتابی خوانده‌اید، چشمتان دیده است. ذهن همه اول این را می‌گیرد یک معنایی از آن می‌کند، ضمیمه می‌کند، می‌فرستد به آرشیو. ما در ذکر خداوند اگر ذکرمان واقعی باشد محتاج به این آرشیو نیستیم. اصلاً خود آرشیو و محتویاتش و وجود ما در ید قدرت خداوند است. محتاج به آن نیستیم ما می‌خواهیم با ذکر قلبی یاد خداوند را به این مراحل مبتلا نکنیم، یکسره بزنیم تو آرشیو، یعنی به منبع وجودی خودمان دسترسی داشته باشیم. در این مسیر یک کمک کارها و مساعدینی داریم حالا اسمش را می‌گذارند فرشته. اسم لازم نیست یک کمک کارهایی داریم کمک می‌کند که ما این را به خاطر بسپاریم و در آرشیو حفظ کنیم و به همین طریق فضول‌باشی‌ها و معاندینی هست که اینها را خراب کند. در بین راه هزار جا می‌تواند خراب کند وقتی مثلاً قرآن می‌خوانید این قدم اولش است همان اول که می‌خوانید از همانجا آن فضول‌باشی‌ها دخالت می‌کنند حالتان را خراب کنند که قرآن را نفهمید، نتوانید بفهمید. آمدیم با دقت و حوصله قرآن را خواندید، معنی آن را هم فهمیدید، می‌خواهید در آرشیو نگه‌دارید. چهار تا قصه‌ای که در زندگانی عادی دیده‌اید و شنیده‌اید به آن می‌چسبید یا آن هدف را مغشوش می‌کند شما مثلاً قصه‌ی یوسف را خواندید می‌خواهید جمعش کنید اثری خداوند از قصه‌گویی دارد خداوند که قصه‌گو نیست، فیلم‌ساز نیست، تئاتری نیست که قصه گفته باشد، یک هدفی دارد، یک نظری

دارد، آن هدف را فراموش می‌کنید. همین موانع که گفتم هدف را مغشوش می‌کنند که نفهمید منظور چیست. یکی از وسایلی که، روش‌هایی که، هم ما بکار می‌بریم و هم آن فرشتگان معاون ما، شیاطین و موانع هم یاد گرفته‌اند این کار را می‌کنند ما گفتیم همیشه به یاد خدا باشیم، با تکرار، ذکر دوام و فکر مدام یعنی همیشه به یاد خدا باشیم. ما این را گفتیم... تکرار از راه ذکر چون ذکر قابل تکرار است، از راه ذکر لسانی هم گفتیم تکرار مؤثر است، آیا تکرار مؤثر است؟ بله. حالا که تکرار مؤثر است دشمنان هر منظوری دارند تکرار می‌کنند می‌خواهند ما را گول بزنند آن سردسته‌شان می‌آید سر راه ابراهیم می‌ایستد می‌خواهد گولش بزند می‌گوید آقا یعنی چه؟ تو بچه‌ای داری بعد از ۸۹ سالگی، تا آن تاریخ فرزند نداشت یک بچه داری می‌خواهی خودت با دست خودت این را بکشی؟ بس که تکرار کرد، ابراهیم با ریگ او را پس زد. دفعه‌ی دوّم، دفعه‌ی سوّم، ابراهیم قوی بود و توانست این کار را بکند. ولی ما در اثر تکرار این حرف‌ها گول می‌خوریم، یعنی همان شیطان که می‌خواست ابراهیم را گول بزند به همان تاریخ اگر بیاید مزاحم ما بشود خیلی کارش آسانتر است. ما را که خیلی سهل‌تر می‌تواند گول بزند تا حضرت ابراهیم را. ولی او شکار قوی می‌خواهد آمد سرش به سنگ خورد رفت پی کارش. این تکرار خیلی در داستان‌های حضرت موسی علیه السلام هست، نگاه کنید. اوّل که

فرعون نگفت که من خدای خدایان هستم می‌گفت من هم یکی از این خدایان کوچک هستم بطوری که ملتش، قومش وقتی گفتند خدایا الهه خودت را تقویت کن یعنی دشمن او را دشمن آن الهه‌ها می‌دانستند. فرعون هم در بالای سر خودش یک خدای بزرگتری می‌دید هی این حرف را تکرار کردند تملق که می‌گویند به قول آن که گفته بود که از تملق خوشم می‌آید چون تعریفم می‌کند از متملق بدم می‌آید برای اینکه می‌دانم حقّه‌باز است. این آدم راه نجات را دارد برای اینکه می‌شود گفت از متملق اگر بدش می‌آید با او اصلاً حرف نزنند، راه به او ندهد اما آنکه از متملق هم خوشش می‌آید او خطرناک است. کسی که هم از تملق خوشش می‌آید، هم از متملق خوشش می‌آید، از اینکه خوشش بیاید گناه کرده. همین قدم اول لیز خوردن است. اینقدر دوروبری‌های فرعون تملقش را گفتند، که یادش رفت که یک خدایانی دارد. خودش داخل معبدش که آنها را عبادت می‌کند و می‌گفت این خدا (به قول او) یک خدای بالاتری هم دارد. تا آن آخر گفت: **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**^۱، آن رب، بالاترین ربّشان، منم. یعنی همه‌ی اینها را حذف کرد. تملقات را به حدّ اعلیٰ قبول کرد. دلیل سقوطش هم همین بود. خدا اول گفت به موسی و هارون برادرش، فرمود که بروید قُولُوا لَهُ قَوْلًا

لَيْتاً، ملایم با او حرف بزنید. موسی علیه السلام هم که پیش او تشریف برد گفت که می‌خواهی من هدایتت کنم که خوشبخت بشوی و با تقوی بشوی؟ ... ولی وقتی گفت أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى، به مردم گفت من غیر از خودم برای شما خدایی نمی‌شناسم، گفت خدایی که این موسی می‌گوید این صفاتی را که می‌گوید من هستم، من بر تخت نشستم، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى، وقتی اینطوری گفت خداوند فرمود بزن تو سرش؛ که دیدیم چطوری شد.

منظور، به همین جهت است بارها توصیه فرموده‌اند کتابی که می‌خوانید، بدانید چه می‌خوانید، یک آدم گرسنه هر چه جلویش بگذارند می‌خورد یکی که علاقه‌مند به مطالعه است هر کتابی به او بدهند یا هر چیزی را مصرف می‌کند. فرموده‌اند بدانید چیست. اما این برای ما است یک کسی که می‌خواهد به دیگران هم کمک کند اینها ممکن است همه رقم کتاب را بخواند. ولی از اوّل می‌داند این کتاب‌ها را می‌خواند که دیگران گول نخورند. البته امروز همه‌ی وسایل ارتباط جمعی کتبی شده کتبی جمعاً نمی‌دانم این اینترنت، سایت‌ها، این اسم‌هایی که من اسمش را نمی‌دانم اینها همه کاری می‌کنند که همان کار نوشتن را انجام دهند به هر جهت ما می‌بینیم خداوند روزی که به شیطان فرمود مهلت دارد فرمود برو از شش جهت، چهار جهت که جلو،

دست راست، پشت سر، دست چپ، این چهار جهت، بالا و پایین را هم جزء جهات حساب کرد فرمود از این جهات به آدم حمله کن. چطوری؟ با کی؟ أَجَلِبُ عَلَيْهِمْ مَجِيْلِكَ وَرَجِيْلِكَ^۱، با اسب سواران خودت، قشون سواره، لشکر سواره خودت، همه در جان و مال و همه چیز اینها فضولی کن و شرکت کن. با این قدرت که خدا به شیطان داده ما را بیچاره کرده. ولی باید بدانیم راهها را هم نشان داده. خودش فرموده که بروید ولی من یک نخی یک طنابی برای شما می گسترانم هر که به آن متوسّل بشود من کمکش می کنم. ان شاء الله که خدا ما را از متوسّلین به همین طناب قرار دهد.

اهمیت مجالس فقری شب‌های جمعه و دوشنبه / معامله نکردن در شب جمعه از ناز

مغرب و عشا و صبح جمعه تا ظهرا مقید بودن فقرا در صبح جمعه برای گذراندن در مجالس

یاد خدا و دید و بازدید خانوادگی و اظهار محبت / اربع به خطبه‌های ناز جمعه / مصلحت‌هایی

که برای فرورد مسلمان‌ها و جامعه‌ی مسلمان‌هاست و مخصوص روز جمعه است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤال از شهرستانی رسیده است. البته این سؤال از همه جا می‌رسد که ما روز پنج‌شنبه جلسه برای خانم‌ها نداریم. اولاً باید جلسه در صورتی باشد که یک کسی که خود علاقه‌مند باشد و صلاحیت مهمانداری فقرا را داشته باشد داوطلب شده و مجلس را بگیرد. ثانیاً من اصرار دارم و چند بار هم گفته‌ام پنج‌شنبه ما مجلس نداریم، شب جمعه است. منتها اگر حالا به مناسبت طولانی بودن روز که تابستان است، قبل از نماز مجلس می‌گیریم این مجلس در روز پنج‌شنبه نیست، شب جمعه است. شب جمعه و شب دوشنبه برای فقرا ارزش دارد حالا

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۳/۱۵ ه. ش.

ممکن است بگویید چقدر این اهمیت دارد که چند بار شما می‌گویید؟
 نخیر. خیلی هم اهمیت دارد. به این معنی که همه منتظر بهانه هستند.
 به هر جهت بهانه لازم نیست صحت داشته باشد، بهانه می‌گیرند که
 اینها بدعت کرده‌اند. نخیر بدعت نیست، تمام روزها روز خداست.
 همه‌ی روزها خورشید از این طرف در می‌آید و آن طرف فرو می‌رود.
 در همه‌ی کره‌ی زمین همینطور است. بنابراین روزها روز خداست ولی
 همانطوری که روش ما این است که برنامه تعیین می‌کنیم فلان روز،
 دیدن فلان شخص، فلان روز، چه کار کنیم، خدا هم برنامه‌ی زندگی ما
 را گفته و برای ما برنامه تعیین کرده است. گفته می‌خواهید مجلسی
 بگیرید و یا یاد من کنید؟ یکی شب جمعه و بعد ائمه هم فرمودند
 شب دوشنبه هم خوب است. چون خدا گفته جمعه، شب جمعه را از وقتی
 اسم آن جمعه است، یعنی شب وقتی رفتید منزل پرسیدند می‌گویید
 شب جمعه یعنی از وقتی نماز شروع می‌شود جمعه شروع می‌شود و
 جمعه را محترم می‌دانیم. روز جمعه اسمش جمعه نبود که یادم نیست
 چه بوده، در فارسی هم که روز جمعه از اسلام متداول شده در عربی
 هم جمعه معنی نداشت بعد که نماز جمعه مقرر شد خداوند مقرر کرد که
 در آن روز نماز جمعه خوانده شود اسم آن جمعه شد. خداوند هم فرمود
 جمعه را که من گفتم مختصّ یاد خودم قرار دهید. بنابراین از
 وقتی جمعه شروع می‌شود یعنی از دیشب، اول نماز مغرب، جمعه

از آنوقت شروع می‌شود. فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ^۱، بشتابید (نه مثل وقتی اعلان می‌زدند بشتابید) برای گرفتن دعا، خداوند که می‌گوید بشتابید یعنی اهمیت همه‌ی کارهای دیگر را کنار بگذارید و به این کار بپردازید. بشتابید برای ذکر خدا و کار دنیا را بگذارید. حَتَّىٰ مَرِحُوا أَقْبَايَ سُلْطَانَ عَلِيْشَاهِ بِعَنْوَانِ مَجْتَهِدٍ، چون غیر از قطب، مجتهد هم بودند، به‌عنوان مجتهد اطاعت این امر الهی را فتوا دادند که از مغرب یعنی از همان وقتی که نماز مغرب و عشا شب‌جمعه را خواندید، معامله جایز نیست. معامله باطل نیست، عمل ما باطل است. معامله درست است. منتها گناهی کردیم، هیچکدام از آقایان علما اینطور حکم نداده‌اند. گفته‌اند که در روز جمعه خوب نیست ولی هیچکس نگفته که جایز نیست و گناه دارد کاملاً صحیح است و ما پیروی می‌کنیم تا کی؟ همه‌ی روزها به هم وصل است از شب‌جمعه که نماز مغرب و عشا را شروع کردیم و معامله را بر خود تحریم کردیم و انجام نمی‌دهیم تا کی؟ در همان سوره فرموده فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ^۲، وقتی نماز جمعه منقضی شد، چون در آیه صحبت نماز جمعه بود، وقتی نماز منقضی شد، فَانْتَشِرُوا. قبلاً گفت برای نماز جمع شوید و نماز را که خواندید، منتشر شوید. آنوقت از کرم و لطف

۱. سوره جمعه، آیه ۹.

۲. سوره جمعه، آیه ۱۰.

خداوند بخواهید. به همین جهت ایشان در خاتمه دعا کردند و گفتند آنها که بعد از نماز ظهر که خواندند معامله انجام دادند آن معامله برکت دارد. البته مدت‌ها در ایران برعکس بود. صبح جمعه معامله می‌کردند، عصر جمعه تعطیل می‌کردند. عرف است و چیز مهمی نیست. ولی فقرا از اوّل مقید بودند که صبح جمعه را به مجالس یاد خدا و دید و بازدید خانوادگی و اظهار محبت و... بگذرانند و هم در آن جمع شدن برای نماز جمعه حکمتی است و هم همان حکمت به اضافه‌ی حکمت‌های دیگر در بعد از نماز هست که می‌فرماید فَاتَّشُرُوا. یعنی در واقع یکی از موارد خطبه‌های نماز هم در مورد وضعیت و روش او در مکه بود چون در مکه حکومتی نبود. دستگاه‌های حکومتی با او بد بودند متصدیان کعبه مهم بودند و هر کار می‌خواستند می‌کردند. در آنجا پیغمبر را اذیت می‌کردند مسلمین را آزار می‌دادند ولی دیگر حکومتی نبود و در این موضوع آزاد بودند فرمود با هم جمع شوید تا از حال هم خبر شوید. قهراً شما با چند نفر که نزدیک‌تر هستید، آشناترید اگر یک جمعه آمدید دیدید دو نفر نیستند می‌پرسید که چرا نیستند؟ تلفن می‌زنید حال او را می‌پرسید بعد هم به خطبه‌ها گوش می‌دهید خیلی‌ها می‌گویند ما این نماز را می‌خوانیم برای چه؟ در خطبه‌ها و در نماز این حالت برای شما پیدا می‌شود که عده‌ی زیادی همان روش را به کار می‌برند که شما به کار می‌برید و باید هم به کار ببرید. یعنی رکوع و سجود و تنها نیستید

خداوند برای این همه جمعیت هدفی گذاشته و مسلماً حرکت لغوی انجام نمی‌دهند. بعد خطبه‌های نماز در دو تا خطبه‌ای که دارد خطبه‌ی اوّل راجع به تقوی و وضعیت اخلاقی مسلمین و وظایف آنها باید ذکر شده و گفته شود. در خطبه‌ی دوّم باید امام جمعه یعنی پیشنماز وضعیت مسلمین را در همه‌ی دنیا تشریح کند و مثلاً به شما بگوید که الان که در عراق که مسلمانان و شیعه‌ها را اذیت می‌کنند، در پاکستان همینطور، حالا نروید به عراق. یک مسائل عمومی، خلاف دین نه! نگوید بگیرید و آنها را بکشید. موافق دین ولی مصلحت مسلمین را بگوید. بعد هم فرموده‌اند بین این دو خطبه باید فاصله باشد. امام جمعه خطبه‌ی اوّل را که خوانده بنشینند و یک خرده استراحت کند حالا هر چه خودش خواست بنشینند و بلند شود. یکی برای این است که خسته نشود یکی هم نشان دهنده‌ی این است که خطبه‌ی اوّل شما را به عرش اعلیٰ می‌برد و خطبه‌ی دوّم شما را پایین می‌آورد. این دو تا کاملاً از هم مجزاً باشد. *بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ*^۱، دو تا دریایی که هر دو باید باشد ولی به هم تجاوز نمی‌کند. اینها تمام مصلحت‌هایی است که برای فرد فرد مسلمان‌ها و برای جامعه‌ی مسلمان‌هاست و مخصوص روز جمعه است. نگویند روز پنج‌شنبه مجلس است، شب جمعه است. اصل شب است؛ از نماز مغرب به بعد. دوشنبه آنطور که یادم می‌آید روز

مقدّس زرتشتی‌هاست. شنبه روز مقدّس یهودی‌ها و یک‌شنبه روز مقدّس مسیحی‌هاست و جمعه روز مقدّس ماست و می‌گویند روز دوشنبه روزی است که خداوند بشر را آفرید. البتّه وقتی آفرید روز و شبی اصلاً نبود. ولی حالا اینطور تقسیم کردند. این است که هم پنج‌شنبه نگوئید جمعه بگوئید و هم خودتان در اجتماعات جمعه شرکت کنید. ان‌شاءالله نه اینکه بر خلاف امر دیگری، نه! با رعایت تمام دستورات الهی جمعه‌ها شرکت کنید.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهل و هشتم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	پنجاه و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام)	پنجاه و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم)	پنجاه و سوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوّم)	پنجاه و چهارم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.